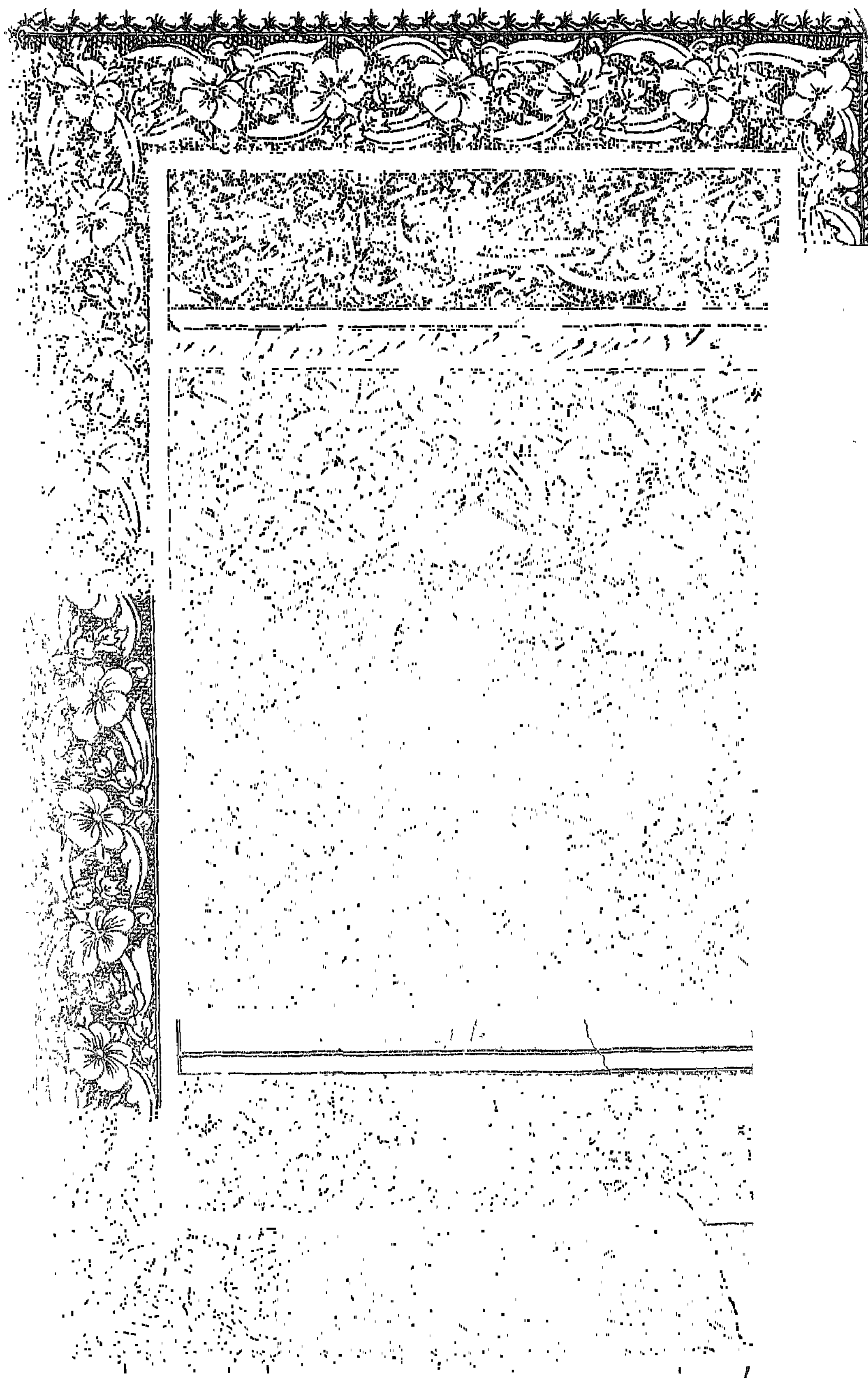
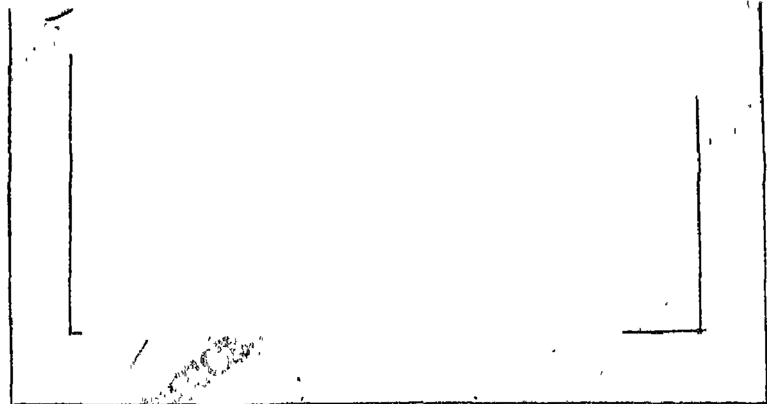


فهرست مضامین مندرجه کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله و اهل بیته اجمعین الطیبین الطاهرین
میگوید بنده شاه محمد زاهد ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و
آله الصلوة والسلام که اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور و بزرگان نیکو سیر
کار بجایی رسانیده که بتالیف قوانین تازه مردم خوشه‌چین احتیاجی نمانده فاما تتبعی که بخاطر
فاتر این عاصی پرمعاصی آمده برای فایده عوام بارقام آورده بتقیید نامه موسوم ساخت
تا مبتدیان بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را
بدعای خیر یاد سازند بعون الله المستعان و مراین نسخه افادت نصاب مرتب ست بر پنج باب
باب اول در اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی ازین اسما
باب رحمت بر روی عالمی کشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات
اشیای عالم باب سوم در حرکات و سکنات و کارهای عالمیان و ازان و گردان
که آنرا افعال گویند بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب القاب برعایت مراتب اعلی و
ادنی و اوسط باب پنجم در رقعات و مراسلات و دیگر تمامی کاغذ ضروری
این نسخه مستبر که سطر حقیر چنان نیکو می نماید که چون مبتدی برخواندن روان یک تحو قوی و قدسی حال

اولاً این را بیاموزش دهند بعده انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف والد مرحوم
و مضامین سلیس موجب رسم ابنای روزگار و ادا بس انشای دلکشا املای این خوشه چین
که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انست تعلیم نمایند که هر آینه این ترتیب فائده
عجیب خواهد بخشید و شده شده برخواندن انشای معتبرهٔ استادان مثل تصانیف ملا ظهوری
و طغرا و ابوالفضل و مانند آن قادر خواهد گردید بعون الله تعالی که قادر و توانا ست
و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کاخهای دولت را حرفی چند زیبا فیست بخشند
و دل پسند و درین صورت اگر این معنی در ترقیم و تعلیم این اوراق بدیدهٔ بزرگان پسندیده
نماید گنجایش دارد والا آنچه دانا داند عین مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت
گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه بنظر سرسری پرداخته بود و چون در دیدهٔ ابنای روزگار
این نسخه مفید و بکار آینده ملحوظ شد خصوصاً زیاده تر از همه مشفقی و مخلصی منظر خوبیهای خفی و
جلی میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی موکد درستی این کتاب شدند لهذا
با وجود عدم فرصتی حتی الامکان هر چه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب
ساخت سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطا ست معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوے
ابنای زمان و موجب تفهیم و فائدهٔ مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی
لغوی بقلم آید مراد از آن صبیان دشوار نماید آنرا مقام دیگر ست که بطور فرهنگ نوشته
میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیانست نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع
و دراز ست چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر
کتابهای بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار از دیر مالا مال اند باز بانتهای تحقیقش نرسیده
و تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای
آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله را در دقت نبینند تا از کار نروند
و اهل روزگار کتب اصلاحی را مثل گلستان و بوستان از غایت طبع آزمائیهاے
خود نحوی خراب کرده اند تا باین نسخه چه رسد

باب اول در اسمای الهی

یای وحدت یعنے یکسا طور ۱۲

جهانت نعاوه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق قادر منعم ستار غفار منتقم

کریم عظیم حاضر ناظر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات علام الغیوب مدرک

حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفریننده غفور عفو

عطوف رئوف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود داور عادل رحمن جبار

رحیم قهار کبریا بیچون بیچگون سمیع واسع داور بیهمال ذوالجلال مسبب الاسباب مجیب الدعوات

وهاب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات کافی المهمات علیم علام عالم شارق کردگار

الهی فتاح باب دوم در اسمای عالم و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر

چهار فصل فصل اول در اسمای عالم جهان گیهان آفاق عالم کائنات تکوین مکونات موجودات

مخلوقات وازین کوزمین نشائتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال دار الانقلاب دار فنا

دار ناپایدار مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت اخری آخرت خلق خلائق خلقت

انام ورا بریه برایا غیب شهادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضعات و بقعات

و حجرات اقلیم و پار کشور ملک صوبه سرکار چکله بلده شهر مرکز قصبه سیه موضع قریه

اور بابرون کے رہنے کی جگہ اور خاک اور زمین اور اندلس کے ایک مشہور کا نام ہے ۱۲

ده محله سواد نواح ضلع چراگاه جولان گاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور

جناب بازار کارگاه دبستان ادبستان مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه

جوسق حصار حصن باره قلعه معموره آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه

خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان وادی بیغوله برتیه رمنه

فصل سوم در اسمای قصر و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد مکان محل جای

بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان خانه آشیانه کاشانه

تا نشانه آشیان سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم سقف کنگره محراب

دیوار ستون ارکان دروازه در سر در حلقه غرفه دریچه ناودان سوراخ روزن شن

پرده سراپرده سرادقات سرادق تتق جلباب کتم حجاب نقاب حجله آستان

آستانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز نقب باز بسیط فراخ ارجک

پرچک ارو رخت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون در کنج زاویه

گوشه کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسلک مسالک

مذہب مذاہب رہگذر منفذ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر

بلند باسق بالا پست زیر فرو نشیب پائین فرود فراز مغاک غار کریوہ منار

کند ہموار ناہموار **فصل چہارم** اسمای جہات جہت سمت سوی طرف جانب

جوانب صوب شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال راست سہی کج کژ مقابل روبرو

راست یمین چپ یسار برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین نخست بعد

شش جہت فوق تحت پائین پیش خلف قدام **فصل پنجم** در اسمای اوقات

عہد وقت حین ہنگام اوان زمانہ دور دوران دہر روزگار عصر یوم ایام لمحہ

ساعت طرفۃ العین آن پاس روز نہار شب لیل لیلۃ القدر لیلۃ البدر شبگیر صبح پگاہ

سحر علی الصباح بامداد بامدادان شام مسا امروز دی دیروز پریروز فردا پس فردا

شبا شب امشب دیشب دوش پریشب تاریخ سلخ غرہ **فصل ششم**

در اسمای روزہا شنبہ یکشنبہ دوشنبہ سہ شنبہ چہارشنبہ پنجشنبہ جمعہ آدینہ ہفتہ عشرہ

ایام ہفتہ عربی یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعہ

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الآخره رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال

المکرم ذیقعده ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد

تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ فصل نهم در اسمای سنین و مدت و

عرصه سال اسال و نیسال سال آینده مدت مدام دوام دائم دائما علی الدوام همیشه

پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا بالفعل اکنون ایدون هنوز جدید نو

حادث ابداع اختراع حدوث ازل ابد روز حشر محشر روز جزا قیامت باز گذشته

آینده فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان شتا زمستان برسات برشکال

بهار مهرگان فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن چند وجه ست سمائی هوائی

ارضی آتشی آبی و ظاهر مخلوقات ارضی بر سه گونه ست جمادات و نباتات و حیوانات

و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست و هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری آن نام ازین اقسام

بقلم می آید که بفهم مستعدی در فصول آن بیادش آید فصل دوازدهم در اسمای خلقت سمائی

فلک گردون سپہر زمان آسمان سما چرخ عرش رفرف لامکان سدرۃ المنتہی کرسے

بہشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضہ رضوان دار السلام اعراف

اسمای دوزخ جہنم جحیم حاویہ سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین جہیم زمہریر

اسمای فرشتگان مع اوصاف کہ باوشان تعلق دارد فرشتہ ملک ملائک روحانی

قدسی سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انہار جنت کوثر سلسبیل

تسنیم ماء معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاہوت ہاہوت اسمای انجم آفتاب

خورشید خور مہر ہور شمس مہ ماہتاب قمر ہلال نجم اختر کوکب عطارد دبیر تیر

نیر زہرہ مریخ بہرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب سہیل پروین بنات النعش

کہکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدہم در اسمای بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد

سنبلہ میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل چہاردہم در اسمای خلقت آبی ہوا باد نسیم

صبا صرصر سموم گردباد مرغ طائر پرندہ ہما ہدہد ققنس عنقا موسیقار کبک تذرو مرغابی

دراج طاؤس خروس کلنگ ماکیان کنجشک صعوہ سیہ سینہ کبوتر حمام سبز

عندلیب هزار هزار دستان طوطی صلصل قاز فاخته خفاش شب پره شپرک سیمرغ باز

شهباز جره شاهین قمری شکره بحری بوتیمار زاغ کلاغ غراب زغن علیوا ازخا بوم

چغد ملخ مگس خرمگس پشه مور مورچه لال بینا شارک کرم شبتاب کیک فصل پانزدهم

در اسمهای جانوران آبی ماهی سمک حوت غوک ضفدع سرطان کشف باخه سنگ پشت نهنگ نگر

فصل شانزدهم در اعضا و اجزای انسان و حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب اندام

قد قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیه چرم پوست دم خون رگ شهرگ شریان

ماسا بقا باسلیق عظام استخوان غضروف عصب عضله پی لیف شعر موی کاکل جعد علام

زلف جمجمه قحف کاچک راس فرق سر تارک یافوخ کام نخاع مغز مخ لحیه اعلی لحیه سفلی

فک دندان سن اسنان ضرس ناب ثنایه پیش ملازه لهات روی خد عذار رخساره

عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی جبین سیمای جبهه شقیقه ابرو مژگان مژه جفن دیده

چشم عین عینین مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه عنکبوتیه مشیمیه صلبیه جلیدیه

زجاجیه انف بینی پره بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش نرمه گوش بناگوش ظاهر گوش

حلقه گوش صماخ حناخ سبیلے گلو نای حلق حلقوم کاکرنگ مری عنق سبلت بروت لحیه

ریش محاسن فقار شفت لب دهان دهن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب کتف

دوش تلب الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست ابط بغل بر آغوش کنار

پشت انگشت انامل اصبع انگشت سبابه وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه ترقوتین سینه صدر پستان

ثدی قص ظهر خصر ضلع جنب پهلو شکم ناف کمر میانه میان شش ریه قلب دل ضمیر مراره تلخه

کبد جگر طحال سپرز معده شکم سفده امعا روده خمل آروده شکنبه کلیه گرده غشا شانه عانه

عصعص ساق سرین کفل گاه ران فخذ زانو کعب شتالنگ قدم پاشنه پای کف پای پشت پای

فصل هفدهم در اسما بعضی چیزها که از اجسام اهل عالم تعلق دارد سمع سماعت سامعه

بصیر بصارت باصره ذوق ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس محافظ

نفث ریق بزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صید الحن الحان فصاحت بلاغت

وقاحت حواس هوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاه تبسم خنده قهقهه غمزه

ایما رمز ناز پرتو کرشمه عشوه انداز طراز اثر عطسه ارغ جشا فاژه تثاوب

خمیازه بمطی بکهیک فراق قشعریره خلمه غیشان شامه خال ثولول آتخ وشیل ونداریخالیه

آلیه اسمای بعض شیاییکه از اجسام انسان وحیوان برآید مخاط براز کمیز بول حدث

ضراط گوز پشنگ زبل سرگین سیل جرک فصل هیجدهم در بعضی حالات اهل موجودات

ومقدمات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت طرب

سرور مسرور مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسند ابهت تفریح تنشیط

بهجت بشارت مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی میمنت جمعیت فرغت حشمت

شوکت سطوت شکوه قدر منزلت ابهت مرتبه رفعت مکنت اقبال اجلال کرامت عزت

شرف طمانیت ملاحت صباحت وجاهت اطلاع هدایت ابتدا ارادت اراده عزم

قصد اجازت حکم فرمان امر ارشاد اخاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب

کاذب افترا بهتان فسق فجور فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

شجاعت تهور جلادت تجلید قناعت صبر طاعت غفلت عطلت هوا هوس حرص حسد

کینه عداوت عناد حقد غبطه تعرض الطاف عطاف اشتیاق عنایت شفقت مهربانی

نوازش تفقد دوستی محبت مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مہر اخلاص

اعتقاد اعتماد خشم غضب خوف ہراس ترس سہم عبرت باک یقین اعتبار گمان ملال

آزردگی کلفت اندوہ ہم غم غرور نخوت تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی استکبار سرتابی

رعونت سبکی حمق ابلہی عجز الحاح لجاجت سماجت قول عہد پیمان قرار اقرار انکار

عذر عہد ندا رسالت پیام پیغام سوال جواب دشنام تحسین آفرین حمد ثنا ستایش مدح نعت

منقبت پند اندرز نصیحت وعظ نصائح اغوا افسون جادو سحر مکر کید تزویر تدبیر علاج

صوابدید آسان سہل دشوار مشکل محال عجلت تعجیل توقف اہمال تعلل تہاون تغافل

دیر تاخیر درنگ شتاب زود شتاب تاکید تقید قید غبن فائدہ سود نفع منافع زیادہ

خسارت ضرر حاصل محصول خراج آمدنی دخل جزیہ یغما غنیمت خزینہ دریوزہ ذخیرہ گنج

انبار خرمن بسیار بسیار ہست بضاعت سامان کرایہ گرو رہن نقد نسیہ قرض سودی

قرض حسنہ مصادرہ تاوان جرمانہ نرخ قیمت تخمینہ نمونہ وزن موازنہ گران گراں سبک

ارزان سیر من موازن فرق تفاوت فاصلہ دور نزدیک عنقریب گروہ میل فرسنگ

کو اپنی طرف سے آزاد کرنا ... کسی کام میں مشغول ہونا اور بہانہ ڈھونڈنا ... زمین کا محصول اور جزیہ

افسانه حکایت جنگ جدل حرب محاربت داروگیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتله

فصل نوزدهم آشتی آزرم انفصال صلح فرار شکست هزیمت خسته خریده عربده ناورد

در تعداد و شمار یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه ده یازده دوازده

سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هیجده نوزده بیست بیست و یک بیست و دو

بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه

سی سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت

سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت

چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار پنجاه و پنج

پنجاه و شش پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو

شصت و سه شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت

شصت و نه هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک هشتاد و دو

هشتاد وسه هشتاد وچهار هشتاد وپنج هشتاد وشش هشتاد وهفت هشتاد وهشت هشتاد ونه

نود نود ویک نود ودو نود وسه نود وچهار نود وپنج نود وشش نود وهفت نود وهشت

نود ونه صد هزار لکهه لکهان اعداد عربی وحد اثنان ثلث اربع خمس ستة سبع

ثمان تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة الف

چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه کم اندک

هیچ انبوه ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان

پیر شیخ برنا جوان شعب همعصر کلان همسر برتر اولی شهنشاه شهنشه پادشاه شاه

سلطان ملک شه خاقان تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نائب

منیب امیر الامرا بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال محتسب خواجه

بنده غلام کنیز کنیزک خاتون دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل

دستگیر محبوس تشنه گرسنه گدا **فصل بیستم** در اسمای قومها اهل حرفه کاروان

بازرگان میر سید شیخ مغل میرزا افغان زناردار باد فروش بقال میوه فروش

تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب پروان منشی بخشی قانونگوی باغبان کدیور سفیدی

نورباف صراف نساج نداف حلاج عطار رنگرز زرگر درودگر نجار معمار خراطی حجام

آهنگر کارد ساز فصاد خیاط تیرگر کمانگر صیقلگر چونه گر کلال خشت پز می فروش چوبی فروش

شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز زرگر خیمه دوز گلخن افروز چرم دوز شتربان ساربان قصاب

تنبولی سنگ تراش حکاک سکاک مطرب مغنی طباخ نان پز زرکش مداوساز کاغذی

فصل بست و یکم در اسمای اقربا و تبار و دودمان خاندان خانمان خسر خوشدامن خشو

خسر پوره خویش مادر والده پدر قبله گاه اب ابو الاخ اخ اخی اخوان برادر برادرزاده

دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف ابن متبنی همشیرزاده خواهرزاده نبیره نبیسه جده

جد فاسد جده فاسده شوهر صاحب خانه اهل خانه کیلی بسته ایور ایوزن ضره

رود خانه هم زلف همسالک برادر متبنی امر صاحبی تغا عمه خال خاله فصل بست

و دوم در اسمای شادی شناهی تولد فرزند شادی طوی شادی بسم الله شادی مکتب

شادی نسبت شادی ... کدخدائی فصل بست و سوم در اسمای اشیای آرایش

حلیه حلی حلقه بینی گوشواره خنا زیور سپیرا کلگون غازه ودره سر باتو تیا و غیره از زیور حلی

اسمای پوشاک چاغره زنگوله خلخال هیکل فص خاتم انگشتری بازوبند یاره مسلسله

هیم تاج عمامه پیچ دستار جامه و خلعت تشریف لباس پوشش کسوت وغیره

چادر زنار بند ازار کمربند دامن و آستین جیب گریبان گوگل دلق قبا خرقه کلاه افسر

شکفش پاپوش گلیم شفا باریک عفص لک پاس گر پارچه بند ته سراویل پیجامه یا ازار شلوار بند

پرنیان حریر بافته مشروح اطلس خز و غیره ابریشمی اسمای پارچه قبقاب چپی نعلین

اسمای رنگ پوستین چرم پلاس پنبه قطن محلوج سقرلات ابریشم ریشم کتان

سیه اسود سیاه بیاض ابیض سپید خضرت خضرا اخضر سبز احمر حمرا سرخ لون رنگ

فصل بست و چهارم در اسمای غلات که جنس خوردنی است

قرمزی زیر و زرد اصفر صفرت کبود ازرق

چدر چو طحف عدس باجره ماش شلوک شالی حمص نخود برنج حنطه قمیح گندم هست

شاه دانه کنجد سمسم کنیز قسام ارزن کال زعفر ماش مشنگ کرسنه عدس قلت جریش

فصل بست و پنجم در اسمای

ساله نخاله سبوس شعیر جو ارزه شف نسر دانه پنبه خشکدانه عصفر

کرسنه بالفتح و سین مهمله و نون مفتوح سیاه رنگ کا اناج ہے جسکا مزہ ماش اور مسور کے درمیان ہوتا ہے

طعام وغیره طعام نان شیر لبن جغرات دوغ قیماق مزوره مالیده چنگاله لقمه نبات

شکر تری شکر سفید شکر سرخ قند سیاه روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ سکمین شیرین

ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی دارچینی تلخ فصل بست و ششم در اسامی آلات تحریر

وغیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شنگرف کارد قلمتراش گزلک

خاریسک و درفش سوزن دوخت تیشه سندان شانه اره رنده [illegible] سیخ سنبه [illegible] نقاره

کرس کیل خیاط طناب فصل بست و هفتم در اسامی متفرقات طناب رسن عروه حبل

سیاه میخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید مقالید مفتاح قفل غراره غربال پرویزن آسیا

پاوکش بادبیزن بادزن دیگدان اجاق کانون گرخان زنجیر قلیه جوازه دوک قنطار

جوال خرمن [illegible] چاروب پاچلیده شتی پاچاپک صحرائی کفچه سیران پله شاهین لو پادن وسته

دیگ کلند [illegible] قفس [illegible] مشک خیک [illegible] فلاخن منجنیق مجمر منقل

قلیان جرس [illegible] قوس [illegible] افشان بادیان [illegible] فصل بست و هشتم در اسامی

ظروف وغیره خم آوند [illegible] سبو [illegible] طشت [illegible] کاسه پیاله سبد صراحی ساغر جام پیمانه

کپیل لگن گلاب پاش **فصل بست و نهم** در اسمای بعضی روزمره که مقررست و در سنگ زنجبیل

قطار شتر قبضهٔ کمان حلقهٔ کمان قبضهٔ شمشیر ضرب بندوق ضرب توپ رسکله ضرب جزائر و بادشدات

منزل عراده **فصل سی ام** در اسمای آلات و ادوات سلاح و شکار وغیره خنجر دشنه شمشیر حسام

تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر خدنگ پیکان تبر

مجنه جنه جوشن خفتان زره خود ترگ تاج تازیانه مقرعه قربان چوب دستی پیش قبض **فصل سی و یکم**

در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری وغیره بوستان گلستان حدیقه روضه

گلزار ریاض چمنستان لالهزار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل گلبن نهال

سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع برگ تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار خار گل برگ ثمر ثمره چوب

مغیلان درخت لرزان جامون خرما رطب انبه نیشکر کاه گیاه علف گل معصفر اسمای میوجات

خرما رطب تاجیل انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان تربز میتهر

زردک ترب شلغم سبزه اسفاناخ کرم حلبه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زیره چوب سیر کشنیز

قافله کبابه قاقله زعفران قرنفل فلفل دار فلفل انگوزه اسمای چند ادویه معروف شربت انار شربت زوفا

روغن بادام انجموذ نانخواه خارخسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوز بوا کاسنی

عنب الثعلب مکو بادیان خردل اصل السوس نعناع رب السوس گلقند بهی دانه انار دانه بلیله

بلیله سیاه کلنتی بلیله پرسیاوشان شاهتره مکی آمله زنجبیل سکبینج سپستان صعتر فلوس بنفشه عناب

تخم خیارین گل سرخ سنای مکی طباشیر زیره سفید زیره سیاه فصل سی و دوم در بیان

بعض اشیای ضروری زمینی گل خاک غبار گرد کلوخ خشت کوه سنگ حجر جواهر شب الماس

یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس روئین اشرفی دست طلا زر روپیه مبلغ مرادی

تنکه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره فصل سی و سوم در بیان خلقت آتشی آتش نار

دود شراره شرر زبانه زگال انگشت خاکستر سمندر جن پری فصل سی و چهارم در بیان

خلقت آبی و آلات که ازو تعلق دارد آب باران بارش مطر ابر سحاب برق بحر دریا یم

عمان گرداب بط طلیح جوی رود تالاب لجه ساحل کناره چاه چشمه حوض برکه نهر کوثر

جزیره شبنم برف قطره سیل سیلاب دولاب تگرگ ژاله صدف نگل لائی وحل گلاب

پشیزه خرمهره مروارید در لولو لالی گوهر کشتی سفینه فلک ... در بیان

علم صرف عبارت از برآوردن صیغها از مصادر و گردان و اوزان آنها باید دانست که با افعال چند چیز تعلق دارد که در بحث افعال بیان آنها لابدیست چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال زمانه آینده و امر حکم کاری و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مؤنث زن و اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی و برای اینهمه تصاریف صیغهاست اگر تمام آنرا مفصل با شرط و جزا و غیره مطالب متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود که یاد گرفتن آن بر مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر جمله گذاشته شود سبب ترک مطالب ضروری میشود بنابران بطور اختصار درین مختصر نوشته شد که فائده تام در یک نوبه تعلیم و فوائد چون تمامی صیغهای مصدر ساخته میشود ابتدا اول مصادر چند بقلم می آید بعد طریقه تصاریف افعال العبد الضعیف دیگر مانند حروف شرط و جزا و غیره

آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی

باب الالف آمدن آوردن آغازیدن آغشتن آفریدن آگاهیدن

آلاییدن آمرزیدن ارزیدن استردن افراختن افراشتن افزودن افسردن

افگندن انباردن انبودن انجامیدن انگاردن اندوختن انگاشتن افروختن

آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن

آراستن آمیختن آویختن آلودن اندودن آماسیدن اندیشیدن اندودن انباشتن

آرمیدن **باب الباء** برداشتن بردن بستن بخشیدن بوسیدن برآمدن

برآوردن بودن بریدن برخاستن بافتن بالیدن بوییدن بافیدن بافتن

بالیدن بالیستن برشتن برگشتن بیختن باب بای فارسی پختن پریدن پوشیدن

بڑھنا، برشتہ ہونا، پھرنا، چھاننا، پکنا، اڑنا، پہننا

پرانیدن پنداشتن پیراستن پذیرفتن پروردن پالودن پیچیدن پاییدن پرستیدن

اڑانا، معلوم کرنا، آراستہ کرنا، قبول کرنا، پالنا، صاف کرنا، بلٹنا، ٹھہرنا، پوجنا

پرداختن پرسیدن پرهیزیدن پژمردن پژوهیدن پرانیدن پوییدن پسندیدن

مشغول ہونا، پوچھنا، پرہیز کرنا، کمہلانا، ڈھونڈھنا، بکوانا، دوڑنا، پسند کرنا

پیمودن پیوستن باب تای فوقانی تاختن تافتن تپیدن تراشیدن تراویدن

ناپنا، ملنا، دوڑنا، چمکنا، تڑپنا، کاٹنا، ٹپکنا

ترسیدن تفتن تفسیدن تنیدن توانستن باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن

ڈرنا، گرم ہونا، تننا، سکنا، ڈھونڈھنا، کودنا، لڑنا، ہلنا

جهانیدن جوییدن باب جیم فارسی چپیدن چمیدن چربیدن چکیدن چیدن

کودانا، ڈھونڈھنا، چپکنا، لچکنا، غالب ہونا، ٹپکنا، چننا

چشیدن چریدن باب الخاء خوردن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن خراشیدن

چکھنا، چرنا، کھانا، ہنسنا، پڑھنا، کھجلانا، چبھنا، چھیلنا

خاییدن خورانیدن خوشیدن خراشیدن خواستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن

چبانا، کھلانا، چھیلنا، مانگنا چاہنا، سونا، سلانا

خیسیدن خریدن خستن خفتن خوشیدن خمیدن خنبیدن باب الدال دیدن

تر ہونا، مول لینا، زخمی ہونا، سونا، خم ہونا، دیکھنا

داشتن دوختن دادن دویدن دریدن دزدیدن درخشیدن دمیدن درفشیدن

رکھنا، سینا، دینا، دوڑنا، پھاڑنا، چرانا، چمکنا، پھونکنا، چمکنا

درودن دوشیدن باب الراء رفتن روییدن رسیدن ریختن رستن ربودن

کاٹنا، دوہنا، جانا، اگنا، پہنچنا، گرانا، اچکنا

رنجیدن راندن رفتن رقصیدن رسانیدن رخشیدن رزیدن رشتن ریسیدن

ریدن رسیدن باب الزا رزدودن زادن زاریدن زاییدن زدن زیستن

ژولیدن باب السین المهمله ساختن سنجیدن ساییدن سپردن ستیدن

سفتن سوختن سودن سراییدن ستودن ستیزیدن سرشتن ستردن سگالیدن

باب الشین شگفتن شکستن شستن شناسیدن شنیدن شمیدن شتافتن

شناختن شمردن شدن شوییدن شپلیدن شناسیدن شکیبیدن شکوخیدن

شنفتن شوریدن باب الطا طپیدن طلبیدن طراویدن باب الغین غلطیدن

غنودن غریدن غارتیدن باب الفا فرهیختن فهمیدن فزودن فروختن فرسودن

فگندن فلخیدن فرستادن فرسودن باب الکاف کوفتن کندیدن کاشتن کشادن

کردن کشتن کوشیدن کشیدن کاستن کافتن کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن

باب الکاف الفارسی گفتن گنجیدن گرویدن گرداندن گزیدن گریستن گداختن

گنجیدن گنجانیدن گداشتن گذشتن گراییدن گرفتن گزاردن گزیدن گساردن گستردن

گسستن گسیختن گشتن گماشتن گواریدن گرزیدن باب اللام لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن

لاییدن باب المیم مکیدن ماندن مالیدن مردن ماشستن باب النون نهادن نوشیدن

نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن نهفتن نویسانیدن نشانیدن نواختن نالیدن

نوشتن نوردیدن نازیدن نامیدن نگاشتن نمودن باب الواو وزیدن ورزیدن

وخیدن ورغلانیدن باب الهاء هشتن هلیدن هراسیدن باب الیاء یافتن یارستن

بعد ازین تصریف یک مصدر مفصلاً القلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر را بهمین طریق از بنیاد

استخراج کنانند تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن این ماضی را ماضی مجرد هم گویند آمد

آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده

آمده ایم تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم آمده بودیم

تصریف ماضی ناتمام و این را استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم

می آمدیم تصریف ماضی تمنائی و این را مشروط نیز گویند آمدی آمدندی آمدی آمدمی تصریف

ماضی حالی و این را موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم

آمده باشیم تصریف حال می آید می آیند می آئی می آیید می آیم می آییم تصریف استقبال

خواهد آمد خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد **تصریف مضارع** آید آیند

آیی آیید آیم آییم **تصریف امر** بیاید بیایند بیایی بیایید بیایم بیاییم **تصریف نهی**

نیاید نیایند نیایی نیایید نیایم نیاییم **اسم فاعل** آینده آیندگان آینده آینده آید

آینده امر آینده اسم **اسم مفعول** آمده شد آمده شدگان آمده شده آمده شد گانید آمده شد گام

آمده شدگانیم باید دانست که جمله این تصاریفها که بیان شد این را صرف کبیر می نامند و اگر یک صیغه

اول از هر تصریف گرفته جمع نمایند آن را صرف صغیر نامند **صرف صغیر** آمد آمده است

آمده بود می آمد آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد آید بیا مبیا آینده آمده شد و در تصاریف نفی

بر یک تصریف اکتفا نموده می شود یعنی جمیع تصاریف همین قیاس کنند بر هر فعلیکه حرف نون آن صیغه

نفی گردد نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغهها و گردان بعضی الفاظ

و کلمات است که در هر صیغه که شامل معانی استفاره و مضامین مختلفه بموجب غرض تقریر از آن حاصل آید

اول بیان کلماتیکه گردان آن هم بطور مذکور می شود و هر یکی ازین الفاظها که بیان می شوند مخصوص برای

یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای ماضی قریب تصریفه است آمده ای آمده ایم

ایضاً الفاظ دیگر که از افعال متعدی تعلق دارد شد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ

مخصوص برای بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات

که بزمانهٔ حال تعلق دارد هست هستند هستی هستید هستم هستیم الفاظ مخصوص برای

بنای صیغه‌های استقبال خواهد خواهند خواهی خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص

برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید باشم باشیم صیغه‌های امر غائب

شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از اگر اگر [illegible] چرا چگونه چه

چند چندان چندین چنین آن آنکه آنها اینها او اوشان ایشان از آن ازین از آنها از اینها

از وشان از ایشان اینجا آنجا ازینجا از آنجا کجا کی از کجا کس [illegible] خود آنکس اینکس من ما تو شما

هرگاه ناگاه لابد با آن اکنون حال ابدون هنوز باز هرگز همه آری خیر همه الا گر زنهار وگرنه اگرچه هرچند

لکن فقط تا تکلیف سبب پیهم رسا ترصد ترقب توقع لازم مستلزم [illegible] تاکید تعقید [illegible] چون سبق این همه

معلوم و بیان [illegible] داده آید موجب [illegible] گردان باید که تا قید الفاظ متفرقه را شامل نموده از بعد

[illegible] بازو تر شناسی ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارات قدرت یابد بدان نسبت از رفتن صیغه

ماضی قریب رفته است صیغهٔ ماضی بعید رفته بود صیغهٔ ماضی استمراری میرفت صیغهٔ ماضی مشروط با

استمراری رفتی صیغهٔ ماضی مشروط دوم با کلمه می میرفت صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال میرود صیغهٔ

استقبال خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود و دوام استمرار میرفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو و صیغهٔ نهی حاضر

مرو و صیغهٔ اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردانیدن تصریف الفاظ کلمات مناسب را که

شامل هر صیغه خواهند کنند و ترتیب گردان کردن او نیست چنانچه از انجا رفت ازینجا رفت و در انجا

رفت و رینجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت اینها رفت آنکس رفت اینکس رفت

کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت الحال رفت رفته بود دیروز رفته بود دیشب رفته بود پریروز رفته
بود پریشب خواهد رفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیمروز رفته باشد نیمروز رفت و نیم شب
رفته است تا شام رفت تا صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در حجر
رفت در بیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در دالان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت بر قبر
رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر را شمول همین کلمات یا لا
هر قوم گشته گردان کنانند و بطور هر قوم المصدر یک یک صیغه از هر تصریف بطور ریگه قلمی نموده شد از بهر
استخراج کنانند و جمیع الفاظ هر قوم المصدر را و دیگر افعال بطور مثال مذکوره از مبتدی گویا شد تا به پراو رزن
تصاریف از مصادر و مثال نمودن این الفاظ قدرت یابد **باب چهارم در آداب القاب**
برای دانشوران خرد پرور و خرد پروران دانشور پوشیده نیست که القاب بر وزن زمره مرسلان عبارت
از آنست که شخص مکتوب الیه را بوصفی یاد کند که آن وصف کمال منصب و پیشه او لائق مرتبه او باشد
چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت و تهور در تنبیه فیصله و کعبه
در تنبیه پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب عبارتست از حد نگاهداشتن یعنی سر رشته
حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود و اینهمه در مقام خود خواهد آمد و در صورت اگر سخن در ان
بران آید ممکن است که القاب بمضمون نوادر قوت بفعل آرد لیکن چون غرض بکار است و رواج القاب جدید بیشتر القاب
قدیم و دور از رسمیات اهل روزگار است لهذا در قوانین پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت
ظهور پذیرفته و آنچه باید در انها موجود و خلل بیجا خلاف آئین او لیست نظر باینهمه مراتب بهمان القاب با تقیید
آداب پیشین در ساخته بتحریرش پرداخته و بعضی جا که ضرور افتاده خود تصنیف کرده و خلل آن بمقصود
بر واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود **القاب عالم** واقف حقائق علوم و کاشف دقائق علوم
معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدسته بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی
معروض میدارد **القاب سپاهی** شجاعت و تهور پناه فلانی حفظه عرضی مرسله رسید و بنظر گذشت
کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره بتسطیر چگونگی حالات انجا مطلع می نموده باشند زیاده چه
القاب پدر سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خدایگان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت
ولی النعمی صاحب برسر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی آداب و تسلیمات فدویانه و کورنشات

معتقد اند بجا آورده معروض ضمیر ارادت القاب بیگم ملجای فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبله
خداوند یعقوب زمان ابو عطا می ولی نعمی ادام الله اقباله بعد ادای آداب فرزندی و گزارش توقع
عقیدتمندی معروض بموقف اقبال بلیغ اجلال میرساند ایضاً قبله صوری و معنوی کعبه ظاهری
و باطنی حضرت ولی نعمی صاحب مدظله العالی فدوی فلانی بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و
کورنشات بی پایان معروض رای مهر انجلای میگرداند القاب پسر سرمایه تجارت عمر و زندگانی
و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره ایضاً برخوردار نور الابصار فرخنده اطوار سعادت آثار
طول عمره ایضاً نور البصر لخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی بوده شاد و کامیاب باشند بعد ادعیه
وافیه که دوام فروزان مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره
قدره پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند ایضاً برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد
دعوات فزونی حیات و ترقی درجات واضح باد القاب پدر در سایه عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه
مکرمه بر تارک فرزندان مخلد و مستدام باد جبین فدویت را بگلگونه آداب تسلیمات نورآگین ساخته
معروض ضمیر ارادت ایضاً والده صاحبه خداوند خدایگان مدظله العالی گلهای کورنش و تسلیمات
زیب تفاخر ساخته معروض عالیجناب میدارد ایضاً مخدره تتق عفت مستوره سرادق عصمت
والده صاحبه قبله گاهی خداوندی پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مدظله
طلعت جبین فرزندی را بخاک ارادتمندی نورآگین ساخته ملتمس بذریعه آنجناب فیضمآب میگرداند القاب
برادر کلان اخوانصاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و
تمنای ادراک دولت مواجهت سامی که زیاده از حد است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند
ایضاً اخوانصاحب قبله فیضرسان مظهر جود و الاحسان سلمه الرحمن بعد تقدیم مراتب عبودیت و
انکسار و تمنای حصول استفاده خدمت فیض موهبت معروض رای خورشید ضیا میگرداند القاب
برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت سمات که مزید
بیان متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر محمد علی بحفظه الله
تعالی بعد شوقملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب چچا عمو صاحب قبله خداوند خدایگان
مشفق جود و الاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب تسلیمات که شیوه فدویان راسخ الاعتقاد

عمر و عیش زامی فیض بپرپری میگرداند القاب همشیره کلان همشیره صاحبهٔ مشفقه مکرمه معظمه
که آنچه همیشه پرده عصمت سلامت منیقه شفقت وثیقه درود کرامت فرمود و ترصید که همواره
بتقسیم در سبیل صحیفه شریفه شادان و فرحان میفرموده باشند که تسکین خاطر از انست القاب
همشیره خدر و عصمت پناهی عفت دستگاهی همشیره عزیزه حفظها الله بعد وصول مکاتبه مسرت افزا
فرحتهای گوناگون حاصل گشت لازم که همواره بسبیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور
میساخته باشند که مرآینه خوشی خاطر همدران متصور است زیاده چه بطراز دو ایضاً همشیره عزیزه حجله
نشین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار مراتب انس آنکه القاب اهلیه اهل خانه با دل
بیتاب در حفظ و امان ایزد منان باشند خط مرسله رسید حقائق مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته
بتحریر حالات آنجا مطمئن مینموده باشند که دلجمعیها حاصل میشده باشد زیاده چه نگارش رود القاب
شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه محرم اسرار سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای
استفاده خدمت والا بیرون از حد دانسته بعرض مطالب می پردازد ایضاً صاحب سرتاج من
سلمه الله تعالی بعد آداب که شایان مراتب است عرض مینماید ایضاً مصباح شبستان سحری مفتاح
ابواب همدمی واقف اسرار پنهانی محرم اطوار دل جانی تکیه گاه مراوات برارنده حاجات خداوند نعمت
مالک کاشانه سلامت بعد آرزومندی حصول اتصال بهجت اشتمال ابراز ضمیر لطف تاثیر میگرداند
القاب اهل خانه جلیس خلوت خانه خرمی انیس عزلت کدهٔ بیغمی محرم اسرار واقف اطوار اهل خانه ناظم
کاشانه معلوم نماید بعد تحریر اشتیاق معانقه جسمانی و تقریر شوق ملاعبه رسمی بشر خاطر باد سرگذشت
اینجا بسپاس عافیت ایشان دوام مرغوب القاب حکیم همواره انفاس متبرکه آن نباض
قاضی روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد آرزومندی دریافت مواصلت وافی مبارکبحت که قلم
بتحریر آن سرگوشی نخیزد بدوات بسیار مکشوف ضمیر منیر گردانیده می آید ایضاً نبض شناس بیماران
علاج رس سخنوران حکیم صاحب مهربان اشکوه امیدواران مسیح زبان سلمه الله تعالی بعد ادای
تحیت شناس من ضمیر منیر گستوبر گردانیده می آید القاب شاعر سر دفتر سخنوران مهربان سلامت
رقیمه معنی نگار آن خلاصهٔ نکته پروران روزگار بزم افروز وصول گشت اگر آئینه همیشه
نسق بدر کلیه لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیاز میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد

زیاده چه تصدیع و بعد القاب قاضی محکمهٔ شریعت اطهر بوجه کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت
نبوی محی مراسم ملت مرتضوی زیب گیر و زینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و
تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت نهاد ان رسوخیت بنیاد ست بعرض می رساند ایضاً
شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی رقیمه محبت ضمیمه آن شریعت پناه موصول شد حقائق
مرقومه اطلاع دست داد آینده هم تا حصول ملاقات جسمانی به تسطیر صفا و ضیات فرحت آیات مبتهجی
بر اعلام کار و فرمایش آن جوانب مسرور و شادان داشتن سرور خاطر افزودنست زیاده چه تصدیع ع
ایضاً تبارک و تعالی ذات عالی را طراوت بخش گلشن شریعت و نضارت و چمن معدلت کشای
معاقد شرعی و اننده حقائق دینی فائده دان طرائق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جیو را صدر
عدالت متمکن و همیشه سلامت با کرامت دارا و بعد اداب مستمند بهاصحوص رای عدالت پیرای میگرداند
القاب اهل سخن جامع کمالات منبع معلومات کاشف دقائق مستور واقف حقائق بی ظهور صاحب
مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران سلمه الله تعالی بعد گذارش مراتب نیازمندی و
تقدیم مراسم مستمندی که مایهٔ سعادت و عقیدتمندیهاست مشهود رای بیضا ضیا گردانیده می آید
القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار نامتناهی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضهم بعد
تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب
عظمی ست مشهود رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند ایضاً حقائق و معارف آگاه شریعت و
طریقت دستگاه مستغرق بحر اسرار حضرت الهی مشاهده تجلیات نامتناهی قبله دارین مستظهار
کونین دام فضاله پس از اظهار آداب عبودیت و انکسار بعرض نابرایان و ربا فیض آثار می رساند آداب
و القاب مشتا و ذات تقدیس آیات مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایهٔ فضال بر کمال ابر ید
ظل تفضلات بیغایات سرمدی مجموعهٔ علم و عمل فخر کبار ارباب علل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات
فراوان حضرت مخدوم صاحب قبله و کعبه مکرم محترم دام فیضهم الله گره کشای معاقد دل و عقیده کشای
هر مشکل بوده بمفارق مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تقدیم آداب
فدویت مطالب ضروری عرضه میدارد ایضاً منبع تفضلات مظهر کمالات شمس معلمان و سر ابد کیست
فیض آثر حضرت صاحب قبله دارین خداوند کونین مخدوم مکرمی جیو مد ظلکم گستر فدویان جبین عقیدت

وبندگی وپیشانی عبودیت سرافگندگی بخاک عجز وانکساری سوده بذروه اقبال شمع جلال میرسانند
القاب شاکر ونقش طراز صحیفهٔ سعادتمندی حرف پرداز جریدهٔ بخت بلندی ستوده خصال نیکو
افعال منظور نظار تفضلات او تعالی منزاد عنایات کبریا یدام بکرم عمیم ایزد کریم همدستان بوده کامروا
مراد ارت وارین باشند بعد ادعیه وافیه بمطالعه مطالب توجه گرایند القاب معشوق رنگ بهار
گلزار رشک مرغزار فرخار باخوبیهای روزافزون مقرون باشند بعد ابراز آه وناله ودرد دل شیدا
بمطلب میپردازد ایضاً گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی رنگ بوی چمن رنگین ادائی آبروی انجمن
دلربائی جان نواز عاشقان وسرافراز معشوقان باشند بعد ابراز دلبری ودلربائی وصدق کشی
بمطلب میگراید ایضاً محبوب حضرت قلوب غمزه گزار سرو قد یاسمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف
طوطی مقال مشکین خال لیلی وار شیرین روزگار ولدار مشتاقان آرام بخش عاشقان دل افگار ونواز
غمگسار راحت روان نور چشمان پیوسته از بلیات زمان بامن حضرت سبحان بوده بتالیف قلوب
مشتاقان صداقت اسلوب پرداخته باشند بعد شرح سوز آتش افروز تلاطم امواج مهاجرت وتراکم
افواج مفارقت زورق هوش وحواس این مهجور صدق اساس اغرق ساخته خود را نبادوان بخشنده
مراد میبینند القاب عاشق صبح صادق روز صادقی وشفق شام مشفقی آزاد گرفتار انیس تنهای
تار همواره حلاوت یاب کلفت والفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سرا بیدلان بیسکیه
پرداز احوال ام جان خود میگراید ایضاً دل فگار ستمدیده زار یادگار مجنون وفرهاد زاده همیشه بادرد
وشوق باشند بعد از دلی وجان افزای روی خامه رقم پیرای تحریر پیراست ایضاً عاشق مشتاق
طالب وصال صداقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرمرو بادیه محبت رهنورد طریق مودت دوام
از جام وصال محبوب شادکام باشند بعد شرح پریشانی هجرانی که بتقاضای ربانی جانبین مهجوراست وضبح
ولایح باد القاب بزرگان ودیگر ابنای زمان از طرف فقرا محب الفقرا والغربا
سلمه الله تعالی ایضاً محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت اعلی ولی الله سلامت باکرامت باشند
بعد دعوات فراوان واشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد القاب خادمان فقرا
خلاصه دودمان راه هدایت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان وپیشوای عارفان زاد لطفا
وعنایته بموجب وجاهت خدمات القاب سید سیادت دستگاه شرافت پناه

داده وکهانا از رسید از رسته قبول کرنا

میر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی و حفظ الهی باشند ایضاً
شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی و عالم فضیلت و کمالات دستگاه مولوی [illegible] العلی بعافیت
باشند ایضاً فضائل و انتساب کمالات انتساب محمد باقر حفظه الله القاب حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم
احمد علیخان حفظه الله تعالی القاب عامل امانت و دیانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی
عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل عزت
باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب اهلکاران که فی الجمله عزت و قربت داشته باشند خلوص و موالات
دستگاه فلانی محفوظ باشند القاب خدمتگار مستحسن الخدمة فلانی حفظه ایضاً مستعد الخدمة فلانی
حفظه القاب دیوان و منشی که اعزه دربار ند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب ارکین
دربار معلی که از دیگر نوکران قرب و منزلت زیاده دارند سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت
دستگاه مورد مراحم نمایان و مهبط عواطف بی پایان مشمول جلال و الای شاهی بوده بدند ایضاً رفعت
و عوالی مرتبت میر ذو الفقار علی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت و شجاعت نشان فلانی محفوظ باشند
القاب شیخ مشیخت و شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب خیر اندیشان نعمت از طرف
ملازمان و چیلها عرضداشت به بادشاهان و امرا عرضداشت کمترین جان نثاران عقیدت
نشان فلانی سپاهی آداب ایستاده بعرض فیض بنیان حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز
خواقین بحر و بر است میرساند عرضداشت خانه زاد بلا اشتباه عقیدت پناه فرق عبودیت بر زمین خاکساری
مالیده و جبین عقیدت را ضیا پذیر نقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض
شرف اندوز انجمن سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهشت آیین میرساند القاب شاهزاده
عرضداشت رسوخیت کیش محمد سعید بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سجیه رضیه فدویان
تصمیمیست بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضاً گرامی
عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکسار را طره عمامه افتخار نموده بعرض بار یافتگان
محفل عظیم بسیار تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای تمنداران روی زمین
میرساند القاب بیگم [illegible] عرضداشت تسلیم پرورده های رسوخیت آثار [illegible] تقدیم مراتب ضراعت
و انکسار و تسلیم [illegible] عرض حرمان ایوان دولت شهریاری و تابان [illegible]

وبختیاری نواب تقدس مآب سپهر جناب ملکهٔ خشک و ترصاحبهٔ بحر و بر میرساند ایضاً عرضداشت کمترین
ترقی طلبان عبودیت طراز تحمید نیاز پیمائیش جادهٔ اطاعت انقیاد و بپای سرارادت و اعتقاد نموده
بپابایان آستان تقدس نشان نواب مهرنقاب قدسی القاب ملکهٔ زمین و زمان صاحبهٔ عالم و
عالمیان میرساند القاب و زیر عرضداشت شاکر عنایات نامحصور بندهٔ عبدالغفور بعد تبلیغ مراسم
بندگی و تبلیغ لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور موفور السرور نواب والاجناب
سپهر قدرت مهر صورت استظهار مستمندان صاحب و قبلهٔ دو جهان میرساند ایضاً عرضداشت
کمترین بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات فدویت سمات را ذریعهٔ احراز سعادت
و وسیلهٔ ترتیبهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب
جناب صاحب قبلهٔ ارباب تمنا و کعبهٔ اصحاب خرمی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب
والاقدر عالی منزلت نقاوهٔ دودمان امارت سلالهٔ خاندان ایالت دام اقباله و نواله فدوی فلان
آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای خورشید ضیا میگرداند ایضاً بعرض نواب
صاحب و قبله خداوند خداوندگان نامور دوران دام اقباله میرساند باب پنجم در بیرد انجات
و شقجات و رقعات برعایت مراتب مشتمل بر پنج فصل **فصل اول** در شکایت عدم رسیدن مراسلات
و رسید نوشتجات **فصل دوم** در بیرد انجات و معاملات هرگونه مثل تمسکات و چٹه و قبولیت و غیره
کواغذات شرعیه ضروریه و سوال و جواب طرفین **فصل سوم** در مبارکباد هر قسم **فصل چهارم** در تعزیت
تعزیت **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اشیا و غیره مطالب ضروریه **فصل اول**
در شکایت عدم رسیدن مراسلات و رسید جوابهای نوشتجات یکدیگر **رقعهٔ اول** میرزا صاحب مشفق
مهربان مروت نشان سلمه الله تعالی اشتیاق ملاقات مسرت آیات آن قدر دستیلاست که با حاطهٔ
کلک ارتباط سلک نمی آید بنا بران رشتهٔ تحصیر تمنا فهمه گذاشته خامه را در ابتسطیر مدعا میگذارد و سپاس
ایزدی که گلدستهٔ خیریت صحبت رو بشگفتگی وارد و طراوت و نزاهت چاچمن مزاج سامی و اتمام ملکوت
مشتمل بمن جای تعجب و مقام تحیر که قریب چهار قطعهٔ اشتیاق نامجات بصحابت مهربان رونگان
المضموت ترسیل داشته لیکن با وجود آمد شد مهربان از یک پرچهٔ قرطاس محبت لباس شادمان
نساخته از آنجا که در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد و شایان الطاف چنانست که آینده برقیم

سامی نامجات معانقه بهین مکالمهٔ روحانی توان شمرد زیاده شوق فقط **رقعهٔ دوم در جواب رقعهٔ اول** مهربانا صاحب مظهر عنایات فراوان اسعد توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق و کلمات اشواق بنوک قلم آوردن محض تکلفات عرفیه پرداختن است لهذا بآن نگرائیده مدعا می سراید سامی نامهٔ ملاطفت قرین محتوی شکایت عدم رسی رقائم نیازمندانه و وصول عاطفت آورده مسرت خاطر منتظر افزود و شفقا درین عرصه چند قطعات رقائم نیاز ابلاغ داشته محض از قصور نامه بران موصول مطالعهٔ گرامی نشده والا الطاف و کرم فرمائیهای ذات اشفاق آیات در دل تو و منزل ما آنچنان مدام تحفیده که فراموشیها گنجایش نداشته باشند بهر صورت آینده طریقهٔ رسل و رسائل محو و مسدود نخواهد شد زیاده بجز شوق مواصلت صوری که خلاصهٔ مطالب چه بقلم آید **رقعهٔ سوم** بشیخ صاحب معدن کرم منبع الطاف اکمل شیخ قمر الدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز شوقیکه خامه و زبان بتسطیرش حیرانست بوجدان ضمیر شفقت دلان حواله نموده مدعا می پردازد که الوقت تشریف داشتن اینجا هر قدر که توجهات ولی بر حال نیاز اشتمال مبذول می فرمودند خامه را طاقت آن نیست که تحریر نماید فاما از آن روز یکه بدار السلطنت لاهور رسیده اند حرف وفا از سینهٔ صدق و صفا محو فرمودند بقول مصرعه هر که از دیده دور از دل دور ٭ گاهی در مدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پرواز خاطر منتظر نشده اند از آنجا که الطاف قدیمی ذات شریف بدل این نحیف چنان پرتو انداخته که روز و شب **مصرعه** زبان بذکر تو مشغول و دل بیاد تو شاد ٭ ناچار پس از انتظار بسیار آخر بدرا ... صحت مزاج در دیدار انجار روانه ساخت توقع که بنظر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل و موجب عدم التفات بنوک قلم آرند ثانیاً آنکه صاحب زادهٔ برحق و مرشد زادهٔ مطلق میر بشارت علی با امید ... در اینجا مدتی بحالت تعطل بسر برده اند فاما شاهد مقصود شان بجلوه گاه ظهور نشتافت آخر کار میر ممدوح را روانهٔ آنجا ساخت هر قدر که در ترقی و بهبودی کار آن صاحبزاده والا تبار سعی بکار خواهند برد موجب سرسبزی دارین و سفارت کونین خواهد بود **رقعهٔ چهارم** بخانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاق قدردانی ... سلمه الله تعالی اظهار آرزوی مواصلت سامی از تکلفات دانسته مطلب میگراید ملاحظهٔ گرامی نامه که یاد الطاف آن مظهر اعطاف مید ... افروز دیدهٔ انتظار گردید **بیت** دلم کشود و شادم چو نامه ات گوئی ٭ کلید باب گلستان دلگشائی بود — از عدم رسی کاتبات نیاز سمات که بقلم اتحاد رقم آمده ... اهنیست که از هنگامیکه در سرکار راجه صاحب بعهدهٔ ... سرلندی یافته ... آگاه است که روز

صورت آرام نیافته و بخواب ندیده و حرف استقامت جای گوش نیال نشنیده گاهی بطرف ملتان و
وقتی بطرف کوهستان وغیره اطراف مامور شده والاچه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری بظهور
رسد که فیما بین این و آن نمانده بهر صورت از قصور بمقتضی تنگی و بنای نیازمندیها بطرف این خادم
دیرین القصور تقصیر سوده از زمرهٔ نیازمندان بیرون نشمارند و آینده در ترسیل رسل و رسائل همت را بمقدور
تقصیر بقاعده نیک اندموده و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم کنانیده شد ان شاء الله تعالی تشریح
خدمتی که شایستهٔ اوشان بمنصهٔ ظهور جلوهٔ ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده تحریر نیاز حسب
گزارش نماید رقعه پنجم برادر عزیز القدر ستوده خصال محمد جمال در حفظ الهی باشند بعد از دعوات رفع بلیات
وشوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند بحمدالله که بفضله تعالی حالات اینجا مستوجب شکر و خیر و عافیت
آن برادر هستند غیبت عرصهٔ بعید بانقضا پیوسته که بوصول نمیقهٔ بهجت پیرا طرب افزا نگشته خاطر بانصوب
متعلق میماند لازم که رویداد آنجا مشروحاً بقلم آورده باشند که طمانیت خاطر از ان متصور است فیلان
سرکار فیض آثار که بنا بر چرائی در انجا رفته اند بتابید دریافت خبرگیری شان قبل ازین شقهٔ حضور بنام ایشان
اصدار یافته یقین که خبرگیری آنها بذمه خود واجب شناخته تغافل نخواهند نمود موسم برشکال قریب رسیده
برای ساخت رانب آنها یک چهپر مرتب کنانیده و هفت و هشت من از انجا خریده رسنهای مستحکم طیار کنانیده
بفیلبانان سپرده سازند و بدستور سال گذشته بطرفی رو سیدگاه پرداخته بحافظت آن جد بکار برند و نیز
سوداگران از ضلع کابل دانهای کهی و انار شیرین و دیگر میوجات ولایتی آورده اند اگر در کار باشد اطلاع
دهند که از اینجا خریده فرستاده آید زیاده چه رقم رقعه ششم اخوانصاحب مشفق مهربان سلمه نیازمند
داعی اشتیاق آرزومند استفادهٔ خدمت فیض منزلت بجا آورده که باستیاری خامه و زبان از عهدهٔ تحریر
آن عاجز با چار ازین وادی درگذشته بتطهیر دعا میپردازد صحیفهٔ شریفه مبشر صحت ذوات ستوده صفات
و استفسار احوال عبودیت اشتمال و دیرینه نیازمندی تاحیات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار بطرفی
رو سیدگاه و دیگر آلات در ود فرموده ذریعه عز و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات
شادی صاحبزاده والاتبار که از سرکار در پیشاب تاکید بسیار و توجه نهایت فرمیشد در ین امر توقف روی
نمود چنانکه سرکار با وجود تأکید بسیار را الفقد فرصت نیست که بجای تواند رفت والا چه امکان که عمود
سررشتهٔ مقصد قصور شده و از خبرگیری فیلان سرکار نیز هیچ غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر جمع باد جسته الایام

درستی چهره‌ای بخت رتب فیلان و قرقی روپیه گاه بعمل آمده بود و آثار انار شیرین از سوگواران
خریده مرحمت فرمایند که مطلوب است و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی فرخنده مرزا اصغر علی بیگ
مقرر و معین گردیده اگر رقم فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نذر بجناب مخدومی مکرمی گذرانیده شود و منتظر جواب
زیاده چه عرض نماید رقعه ششم نقش طراز صحیفه سعادت مندی حرف پرداز جریده بخت بلندی
ستوده خصال برگزیده افعال لچهمن لال به ارادت کونین فائز بوده شاد و کامیاب باشند بعد ادعیه و اشتیاق
مطلب دیگر اینکه دیرگاه است که بمطالعه مسرت نامه سامی محبت طراز نشاط اندوز نگردیده [illegible] آن
شادی راه نگرانی است اگرچه مقتضای زمانه و طبیعت بشری که بیشتر مصروف تغافل است قریب بعلوم و
مفهوم است لیکن ایشان را از وضع یگانگی بیگانه نمی‌داند [illegible] بنظر می‌آید که آینده [illegible] نمی
نشوند که شایسته آن سعادت منش نباشد و خاطر این جانب را همواره متوجه بخود داشته احوال خیر و عافیت
ورود پیرا و جنگ که فیمابین نواب اسعدالدوله و نجابت علی خان بهادر و سکهان [illegible] نگاشته باشند زیاده
باد برب العباد جواب رقعه طول طویل [illegible] مراتب حضرت مخدومی مکرمی [illegible] قبله و امام
فیض [illegible] مستفیضان محبت نشان الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار
و تهنیه مراتب خضوع و اشتیاق که شیوه فدویت نهادان راسخ عقیدت آثار است بعرض میرساند [illegible] نامه
عاطفت آگین مبنی بر شکایت عدم رسیدن نیاز نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب [illegible] الدوله بهادر
در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره ناکسار افزود قبله من از انتشار طبیعت و تردد
خاطر بسبب هنگامه سکهان شقاوت نشان که برپا بود و تعلیق عرایض نیاز توقفی بیان آمده و الا عمداً
بی‌سببی ظهور قصور چه امکان دارد بهر حال معذوری [illegible] اگرچه [illegible] لیکن بخیال [illegible]
لطف [illegible] گاهم به کافیست عنایت [illegible] اینجانب بر سوال که نجابت سنگه [illegible] والی
لاهور با گروه بی شکوه بارادهٔ گرفتن پرگنات جاگیر نواب صاحب [illegible] منسوب گشته از قلعه جبار
گده بجنگ درپیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان ماند آخر الامر نواب صاحب
ممدوح و نواب فیض طلب خان وغیره که در شجاعت و شهامت شهره آفاق اند از اندرون قلعه
بیرون برآمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار
کفار را بقتل رسانیدند و چندین هزار کس را زخمی ساختند و [illegible] سکه [illegible] یک [illegible] بکار آمد

درخمی شده و ابواب فتح و فیروزی مبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست چون
این بود که گزارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید **فصل**
دوم در بره پروانجات و شقه‌جات و عرضداشت و معاملات هر گونه **پروانه** سیادت و نجابت دستگاه
شرافت و امانت [illegible] بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت زر است و اجرای توزیع
چهارانی [illegible] بر تمامی محالات سرکار و بآن سیادت مرتبت نیز تاکید رفته یقین که زر را تحصیل
ساخته باشند و زر تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند درین باب تاکید
مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه مرقوم گردد **عرضداشت در جواب پروانه** بعرض
نواب صاحب و قبله خدا و ند نعمت سرچشمه فیض و کرامت دام اقباله میرساند شقه خاص حرمت
اختصاص در باب تاکید اجرای توزیع چهارانی فصل ربیع و ایصال زر فصل مذکور شرف صدور
و عز ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من فدوی را سوای انصرام کار سرکار
که هر گونه بهبود و منضمن آن متضمن است کدام کار بهترین امورات است لیکن حیله سازی و روبه بازی
زمینداران این محال بر بندگان حضور پر نور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانه دولت نقد
رخصت بکف گرفته در پرگنه رسیده صبح سرچشمه تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه
درین عرصه بمعرض وصول آورده انشاءالله تعالی امروز تا شام از اقبال خاوندان قریب پنجهزار
روپیه دیگر تحصیل خواهد آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده تحصیل باقیات مقید گردیده
خواهد بود زیاده حد ادب دولت و اقبال لایزال باد **شقه بر بلیداران زمینداران** و مقدمان
مواضع ماهی و کوته و فریدپور بدانند در نیولا مواضعات مذکور را بدستور قدیم شامل پرگنه مذکور
نموده شد لازم که خود ها را از ابتدای خریف ۱۲ فصلی بجمعیت تمام نزد خصوصیت مرتبت
هیچ بهاری لال عامل پرگنه مذکور رسانیده مالگزاری سرکار حاضر باشند و از اطاعت مشارالیه
بیرون نروند و مابقی فصل ربیع ۱۲ فصلی که بذمه ایشان واجب الادا است بطور عامل موصی الیه
ادا نمایند درین باب تاکید شدید پندارند زیاده چه نگارش رود **پروانه بطلب کاغذ**
خصوصیت و موالات دستگاه خوشی رام حفظه عرصه ده روز منقضی گشته که درباره ارسال کاغذ
خرج و جمع و اصلباقی بنام الیه بتاکید اکید نگارش پذیرفته که زود تر ابلاغ دارند هنوز کاغذ

مسطور پرشته حضور رسیده چون انعقاد تغافل و عدم تندهی در کار سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا الکر
تحریر آمده که بمجرد ورود شقه کاغذ مطلوبه ابلاغ حضور وا رند ساعتی تامل و توقف نورزند تاکید
شدید دانند زیاده چه نگارش رود عرضداشت در جواب شقه بعز عرض بندگان عالی متعالی خداوند
نعمت فیاض زمان دام اقباله میرساند شقه خاص کرامت اختصاص متضمن تقیدات ارسال کاغذ
جمع خرج سنه [illegible] فصلی و جمع واصلباقی سنه الیه شرف اصدار یافت معزز و سربلند ساخت خداوند
من از هنگام ورود فیض آمود فکر ترسیل کاغذ مطلوبه بحضور پرنور پیش بست لیکن از چند
روز بهوائی سنگ سرشته وار را آشوب چشم لاحق حال بوده درستی کاغذ مومی الیه تعلق دارد ازین
هم توقف رو نمود الا چه طاقت که توقف می ورزید همین که مشار الیه را از درد چشم فرصت دست
داد کاغذات جمع خرج مذکور درست کنانیده ترسیل حضور والا نموده منظر کیمیا اثر خواهد گذشت
برسیدش ذخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و پرچهای جمع واصلباقی مرتب میشوند انشاء الله
تعالی در دو چهار روز ابلاغ عالیجناب خواهد نمود واجب بود عرض نمود آفتاب عمر و دولت تابان
و درخشان باد برب العباد شقه دیگر مشیخت پناه شرافت دستگاه شیخ احمد یار معافیدار
عرضی مرسله مع کاغذ ڈول پخته بابت سال [illegible] فصلی بملاحظه در آمده سامع معروضات گشت
حاضر آمدن همگی زمینداران بنابر تصفیه معامله لازم و واجب لهذا نگارش میرود که بمجرد وصول پروانه
خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور رسانند بالمشافهه درستی گره بندی بظهور خواهد رسید تاکید
چه ترقیم رود عرضداشت در جواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب عمله و فعله
بعجلت تمام عز اصدار یافته معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله و
فعله مستفیض حضور والا شود درین ضمن حکم سرکار بنابر شد کار [illegible] شرف نفاذ یافت لهذا
برطبق حکم حضور مصالح شد کار و مواضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد
فراغت کار شد کار عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب [illegible] باد
الرقیمه راجی صاحب مصدر کرم مخزن الطاف ادام سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی
نیست که بدستیاری خامه و زبان بمعرض تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیان
منعطف ساخته بجواب [illegible] عامی آرد [illegible]

در وقت شب ... [illegible] ... بیداران موضع ... سر [illegible] بجمیع مذکور
رسانیده غله مسروقه ... ثابت و تحقیق کرد چون ظهور آمیمی در تعلقه داری آلصاحب خیلی تعجب
[illegible] و متعذر ... بهر صورت ... تصدیع افزا شده توقع که نظر باین مراتب نموده و
شده ... [illegible] ... عاقبت اندیش ... تحریر ... غله مسروقه با مالکان مسترد گردانیده
... [illegible] ... که موجب عبرت دیگران گردد منتظر جواب باصواب است
... [illegible] ... مشتاق را شادفرمودن است زیاده
... بجواب ... صاحب مکرم ... [illegible] ... مشفقا فهمیده اظهار مرام
... [illegible] ... گرامی و ... [illegible]
... موضع فلانی ... [illegible] ... مخلص بوقت شب غله موضع فلانی متعلقه آلصاحب بدزدی
... [illegible] ... چون کلمات لطف سمات بود نشاط
... [illegible] ... موجب ایمای شریف بمجرد وصول سامی صحیفه
دستک ... [illegible] ... موضع مذکور تعیین ساخته همین که حاضر آیند غله مسروقه تمام و
کمال بمالکان ... [illegible] ... هنگامه ... [illegible] ... بهر صورت خاطر
... [illegible] ... عاطفت پیرا یاد فرما باشند
... [illegible] ... و سوالات دستگاه چودهری رام ... محفوظ
باشد ... [illegible] ... چودهری موضع دولت پور چهار راس
... [illegible] ... موضع ... جاگیر گرامی قدر مکارم علیخان ...
... [illegible] ... راسان مذکوران مسترد گردانیده ... [illegible]
... [illegible] ... تعلقه آنجا موجود است ... [illegible] ... ابلاغ وارند درین باب قدغن بلیغ ...
... [illegible] ... حقیقت ... چند ... میرساند عرضی مرسله سابقه معروض
... [illegible] ... شده باشد ... مزارعان ... [illegible] ... تحصیل جاری ساخته
... [illegible] ... سوار و پیاده ... نموده انشاء الله تعالی باقبال عالی تحصیل زر باقیات
... [illegible] ... مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی ... [illegible] ... فصل

بذمه کشناجات زمیندار موضع بهلانوه آمدمومی الیه وقت شب مع عیال و اطفال فرار شده بموضع
های زمینداری آبا و اجداد خود رفته آباد گردیده جهت طلب مبلغان تقاوی سپاهی رانده و
نامبرده فرستاده بود از سرکشی جواب صاف داد گوجران که زمیندار قدیم موضع مذکوراند
بسبب سختی کنکوت سال گذشته گریخته بودند الحال پیغام میدهند که اگر ما راهندگان حضور در موضع
مذکور بشرط حق و بهی آباد سازند لاکلام زر باقی سرکار ادا ساخته و در کاشت نیشکر و غیره پرداخته
دریناب هرچه امر واجب بود بعرض رسانیده شقه در جواب عرضداشت امانت پناه عصمت
دستگاه رکمنت لال بعافیت باشند عرضی مرسله بنظر در آمد معروضه بوضوح انجامید گرفتن قبولیت
از زمینداران و اجرای چشمه تحصیل بموقع و بجا شد هرقدر که در تحصیل زر تعجیل بکار برد موجب حسن
کارگزاری ایشانست و احوال رو بفرار نهادن کشناجات از راه شرارت و کوته اندیشی از موضع
بهلانوه بجاهی رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم موضع مذکور پیرایه ایضاح یافت چون مدعا
از آبادی ده و جمعی تردست و وصول باقیات سرکار از نهایت بتنگی خاطر خواه نمود گوجران
را آباد بده نمایند و مبلغان از کشناجات کجا میروند انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد
که نامنزل ایشان ای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه مشتمل چند مقدمات رفعت و معالی مرتبت
بدرالدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانیله در راجپور و رنگ ہی تعلق خصوصیت عزت
جواهر سنگه بود الحال بموجب استدعای ایشان باز شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت عزت مذکور
عوض زمینداران دهات مذکور بابت معامله آنها رقعه مبلغ دو هزار روپیه از دوکان لاله جیسی
دهری رام نویسانیده داخل سرکار نموده بودند زر بسرکار موصول شد تا حال زمینداران مذکور اوای
زر سیاهوان مسطور که بذمه آنها واجب الطلب است نساخته از آنجا که این مردم تقویت سرکار زمیندار
باید که دستک شدید نموده زر ایشان وصول کرانده و رسید سیاهوان مذکوران گرفته
بحضور بفرستند دریناب تاکید مزید دانند عرضداشت بطلب رسید بهاولی غله موضع
شکرپور رنموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زر بصحابت امام بخش هرکاره ارسال داشته بر سید
سرمایه افتخار یابد و بنا بر کنکوت دهات عملی و پای کاشت و غیره عازم بود فاما بدون منصف و کیته ها
و سهره از رفتن آنجا متوقف مانده امیدوار است که سه چهار منصف و دو کیته و پنج شش نهر حقانی

از سرکار بمضروب مامور شوند که بعجلت تمام تر کنکوت ساخته بتحصیل آنجا پرداز و وشانزده و هفت ده قریه که
جمعی مشخصه اند اگر حکم شود همه کنکوت مخفی کرده آید واجب بود بعرض رسانید شقه در جواب گرامیقدر
عوالی مرتبت رنگین بام بعافیت باشند عرضی مرسله مشعر برانکه بهادلی غله موضع ساخته فروخته زرش
ارسال حضور نموده و اخلاص کیش از دفتر جمعیت گردد و درخواست منصف و کتبه و مهرها بنابر کنکوت دهات
عملی و باهی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات و پیمایش دهات مشخصه هم مبلغ کلی از روپیه بنظر در آمده
معروضات بوضوح پیوست و اخلاص کیش بوقت قائم شدن مدد ا خواهند یافت و کنکوت دهات عملی و باهی که
که تجویز نموده اند مستحسن است و دهات مشخصه را که پیمود قرار داده اند بعمل آیند موجب دستخطهای ایشان منصف
وغیره از حضور روانه نموده خواهد شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابوالحسن بیگ
در حفظ الهی باشند قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم پلیش و سواران بنابر تصحیح موجودات
محالات سرکار بنگارش در آمده بایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراهی متعینه خود را هم جلد برای
تصحیح روانه سازند امهال بعمل نیارند زیاده چه تاکید رود رقعه در معاملات برادر عزیز القدر عزیز از
جان محمد خان همواره بمراتب علی فائز باشند بعد شوق ملاقات فرحت سمات واضح باد بعد روانگی ایشان
بطرف خانه بدریافت آمد که خدمات سائر تعلقات از سرکار صاحبان انگریز بهادر بنام آن عزیز القدر مقرر
میشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری سائر کار بهانه کار ضروری خانه کرده گذاشته آمدند غیر از و آثاری
ایشان چه تصور رسیده آید بیش ازین که بجست وجو بیاند و بلکه اراده سفر داشتند والحال که بفضل الهی
صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بعد آلعزیز باب جلوه گری شاهد مقصود نیاورده گذاشته آمدند و حال
اسباب بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا ابلاغ آمد که برای شب خود را در اینجا رسانند تا قلمی نباشد که اینجا
در انجا رسد و با تاکید اصلاح نموده کار سلطور گرفته شود زیاده چه بر طراز د شقه حضور تشیلم انصاف
عزیز القدر لاله سنگه حفظه عرضی مرسله ایشان مشعر برانکه بعضی مقدمان موضع راجو پور تعلقه پرگنه
دیوبند را حکیم بوعلیخان عامل پرگنه گرفته برده از نظر گذشت حقایق معروضه بوضوح پیوست
زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود صدور حکم حضور مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت
سر به بیداری نیاورده خیریت است بجانب حضور کرنیل صاحب لونی اختر بهادر و یک
نوشته دیگر روانه نموده است انشاءالله تعالی صبح و شام زمینداران سطور خلاص شده خواهند آمد

آینده چنین غافل نشوند زیاده بجز ناکت نگارش رود رقعه برادر عزیز القدر گرامی منش حفظه الله کاشته

سجت طراز وصول بحجت شمول آورده دریافت حقائق گردید همگی احوال بخدمت چودهری صاحب اظهار

ساخته فرموده‌اند که در کاغذ اینجانب اصلا انفا ولی نیست که جای اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته‌اند

شعر تو پاک باش برادر مدار از کس باک ٭ زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ ٭ اهلکاران

سرکار فیض آثار بهر طوریکه دخل دهند از کاغذ اینجانب بجمعی خود نمایند و در چند مقدمات که حرف گیری

کرده‌اند صورت نیست که مبلغان انعام و نانکار حسب معمول قدیم و پامالی بدست آورده و دستخط حضور

پرنور مبلغان پوته بموجب پروانجات و الا باقی بقایا که قلم انداز نموده‌اند این همه جمع خاوند است

خیر بهر طوریکه خواهد شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته فصل خریف سنه الیه نخواهد ماند

در سال حال سنه ۱۲۱۱ فصلی بجز اگر فت خواهد شد مخلص همگی سوال و جواب متصدیان بخدمت چودهری

صاحب اظهار نمود چودهری صاحب باتفاق راد صاحب همین سوال و جواب مذکور قرار ساخته کاغذ

نموده‌اند و فدوی همراه چودهری صاحب مستفید خدمت میشود بنابر اطلاع بقلم آمد زیاده حد ادب طراز بود

پروانهٔ سرکار در طلب شهمای چوبی رفعت مآب میر محفوظ حسین حفظه شهمای چند برای فراشخانهٔ

سرکار مطلوبست لهذا نگارش میرود که آن رفعت مآب دو هزار پنج از پرگنات متعلقه خود بزودی

تمام سرانجام نموده ارسال دارند و درینباب تاکید اکید و قدغن بلیغ شناسند پروانه در طلب بزها

امانت مآب بر بخش بای محفوظ باشند پنجاه راس بز برای صرف عید اضحی در حضور مطلوبست باید که بزهای

کلان کلان فربه از دهات پرگنه چهپرلی سرانجام نموده زود ارسال حضور دارند و تعیید بلیغ بکار برند که

بزها بیمار و لاغر نباشند درینباب قدغن شمارند مرقوم هفتم شهر ذیقعده سنه ۱۲۱۳ فصلی شقه درسند

خدمت امانت فوجداری حسب الحکم و الاخدمت فوجداری و امانت پرگنه فلانی من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲۱۶

فصلی از تغیر فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن بدرستی

و درستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارند و در بند و بست و تنبیه و تادیب

مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیردستان و مالگذاران قرار واقعی کوشیده در آبادی و معاملات

رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجب مساعی جمیله رسانند و احدی بر زیر دستان رعایا بازنگذارند و چیزی بی سند معتبر

بخرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانوگویان و مزارعان محالات

مسطور خان موصی الیه را فوجدار و امین مستقل و انسته این خدمات با و متعلق شمارند و در اطاعت و
فرمان برداری او که موجب رفاه خلائق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود و سر مو تجاوز و تفاوت
ننمایند تاکید مزید دانند ایضاً شقه و سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت
فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد سوای سائر بعهده خان رفعت
نشان محمد فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۹ [?] فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم
آن کما ینبغی پرداخته ربط و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ و حراست
زیردستان واقعی کوشند و در ازدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل
مال واجب مساعی موفوره بکار برده وامی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و جزو یات متواتر ارسال دارند و
سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفترخانه معلی میرسانده باشند و دامی بدون سند معتبر الوصرف
نکنند باید که چودهریان و قانون گویان و رعایای پرگنه مذکور خان مشار الیه را امین فوجداری
مستقل و انسته لوازم و لواحق این خدمات با و متعلق شناسند و درینباب تاکید اکید دانند
ایضاً شقه رفعت مآب محکم سنگه محفوظ باشند حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال
آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدستور سابق بعهده آن رفعت مآب بحال و برقرار
باید که بجمعی و استمالت تمام بکار متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور روا دارند و بدون پروانه
مجدد دامی بجمعی تنخواه وا ندهند درینباب تاکید اکید شمارند تحریراً فی التاریخ دوم شهر ذیقعده
سنه ۱۲ اعلی سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات هانسی و مهم
کارهای سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی الضمن من ابتدای ایلان ایل
سنه و الا رفعت پناه فیض الحسن بتقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و راستی بلوازم و مراسم
خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته و باوره [?] تشخیص جمع و گردآوری مال واجب و ازدیاد آبادانی و استمالت
کردریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً و صیانت پرگنات و گنجیات و عمال عمله و فعله سائر محالات
بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی خسارت و نقصان راه ندهد و رعایای
مالگذار از آسیب آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال بکسب پیشه خود قیام نمایند و جمع آن
محالات سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول درآورده دامی و درمی بذمه رعایا نگذارد

دو ورکوشه خزانه بمهر خود نگاهداشته بی کد ام سند معتبر حضور تجویز نیارد و احتیاط و اهتمام بجا آرد که عاملان
و گماشتگان آنها را با اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلائق پناه و اخراجات زائد المال بر پشت بالادستی
اقدام ننمایند کرده و سرشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده بدفتر والا
ارسال رسیده داشته باشد میباید که جمیع اعیان و عمال وجوه و عمده زمینداران و مقدمان و مزارعان جمهور
سکنه آن محالات مومی الیه را دیوان مستقل دانسته دست تقیدی مومی الیه را در اجرای امور متعلقه
آنخدمت قوی ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار
والا و بر آمد کار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند و درینباب تاکید دانند سند خدمت
داروغگی چون حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوپامئو و کانت و شاملی سرکار
سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بخان عالیشان سپهر مکان فتح یار خان مقرر
و مفوض گشته میباید که متکفلان مهمات دار العداله انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه
باتفاق نایب خان مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا سعی
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده باشند در احقاق حق و رفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان کنند
که سر مو خلاف شرع بعمل نیاید سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهانمطاع خدمت داروغگی
سائر پرگنه لکهنوتی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد حسب الضمن ... مقرر شد
باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و در ...
محصول محال مسطوره حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام پرداخته آنچنان کند که زر
ورسمی و مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلائق اصلا و مطلقا بعمل در نیاید
آمدنی محصول آن محال و جمع خرچ تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر معلی
میرسانیده باشند و کوشه و خزانه بمهر دیوان و بمهر خود نموده بی کد ام سند معتبر حضور تجویز نیارد
و میباید که قانون گویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت مذکور متعلق مشار الیه دانسته
از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و بر آمد کار باشد بیرون نروند سند خدمت مشرفی
حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه ... متعلقه صوبه فلانی الفلانی مقرر و مفوض گشته باید که ...
لوازم و مراسم خدمت مامور بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقائق ... و هوشیاری ...

نگذارد و احتیاط کند که در معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و سررشته
کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده میفرستاده باشند میباید که چودهریان و قانونگویان عمله و فعله
آنجا خدمت مسطوره بمشارٌ الیه مستقل وابسته دست تقیدی او را در اجرای امور آنخدمت قوی دانند
شقه متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه برناده سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی بدانند که چون بموجب
یرلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگویی پرگنه مذکور در دست از ابتدای ماه فلان حسب الضمن بخوبشی رام
مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم این خدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار و رفاهیت
رعایای مالگذار و افزونی تردد و بهبود آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده موازنه و دستور العمل مال و سائر
و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از حسن
سلوک خود راضی داشته پیرامون ملت و تعدی نادرچه نگردد و بدعتی احداث نکند و بطمع و توقع و اخذ
ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب سند و رگاهی مشارٌ الیه را قانونگوی در دست پرگنه
مسطور وابسته دست تقیدی او را در امور مضافه اینخدمت قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک
نگردانند و سخن صلاح حسابی او را که هر آینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد اختیار
نمایند در ینباب تاکید دانند شقه در سند خدمت فوطه داری حسب الحکم عالی خدمت
فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد من ابتدای فصل ربیع ایلان
برطبق ضمن بعزت آثار سیاگمل مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته
طریقه احتیاط و درستی از دست ندهد زری که از آمدنی مال و سائر فراهم شود موافق ضابطه معین داخل
کوٹھه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور وامی تخرج ننماید و باید که متصدیان مهمات
پرگنه مسطور موصی الیه را فوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت تحویل او میکرده باشند و در فوطه
را دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل داشته بی یکدیگر بست و کشاد ننمایند در ینباب تاکید
اکید دانند شقه سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جوالاپور سرکار فیض آباد مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند که چون برطبق فرمان والاشان واجب الاذعان بتاریخ پنجم شهر
رمضان مبارک سنه ۱۲ جلوس موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام [illegible] شاه وغیره درویشان
بافرزندان من ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد

نسل و بطناً بعد بطن بر وجه انعام آل تمغا علی مشارٌ الیه مع فرزندان دانسته تغیر شب آنها وا گذارند و بجمیع
الوجوه معاف و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش سوبه داری و تحصیلداری و مال و جهات و غیره اخراجات
مثل قبلقه و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدد و پی و قانونگوی مزاحم و متعرض نشوند و درینباب
تاکید اکید دانند و هر سال سند مجدد نه طلبند تحریر بتاریخ بست و ششم شهر شوال سنه جلوس معلی قلمی گشته
ایضاً شقه سند جاگیر حسب الحکم نواب جلیل القدر موضع جلال پور علاقه پرگنه بیدولی من ابتدای سنه
فلان هجری حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شد باید که
چودهریان و قانونگویان و مزارعان و سایر رعایای موضع مذکور موصی الیه را جاگیردار خود دانسته مالگزاری
و حقوق دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود جواب میگفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور
رعایا و کافه برایا از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر داشته در صورتیکه نفعت سالم
بر رعایا برسد معاملات نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه سرکار جهان پناه نگردد و بدعت تازه جدا
نکند تاکید دانند شقه درسند قضا حسب الحکم جهانمطاع خدمت قضا پرگنه بهادرگده از تغیری
قاضی احمد علی بشمشخت نایب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا اصدار فرمان عالیشان که متعاقب
درست شده میرسد بر طبق احکام بران عمل نموده مشارٌ الیه را قاضی انجا دانند و دست تقیدی
موصی الیه را بر امور مضافه این خدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای احکام
شرعی و هر باب ممد و معاون قاضی مسطور باشند شقه درسند خدمت صدر الصدور و کیا شتقا
جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد را اعلام آنکه
حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه
آن از تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان و کد سیج الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته تا احکام
بلوازم منصب مذکوره قیام نموده و فیصله قضایا و خصومات و ادای حدود و اقامت جمعه و جماعات
و ترغیب مردم و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب انتظام و تعیین اوصیاء و نصب قوام
مساعی موفوره بتقدیم رسانند باید که بر طبق حکم قضیه شیم عمل نموده مشارٌ الیه را قاضی انجا دانسته دست تقیدی
موصی الیه را بجمله امور متعلقه این خدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک او ندانند و کواغذات و
سجلات را بمهر او معتبر شمارند درینباب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند طریقه تحریر چودهرائی

چون خدمت چودهرائی مینیتی‌ دیوهابن متعلقهٔ سرکار فلانی مضاف صوبهٔ مستقر الخلافه اکبرآباد از تغیری فلانی
بیجو دهرائی رای سنگه مقرر گشته باید که در امور مضافهٔ آنخدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده
آنچنان کنند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن
سلوک با آن جماعت مسلوک دارد و از احدی بوجهی من الوجوه طمع ننماید و درینباب تاکید اکید دانند طریقه

تحریر اسناد خدمات از طرف امرا امانت آب گلاب رای محفوظ باشند عزت آثار کنجن لال
را بعلاقهٔ فوطه داری مصارف شمارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنهٔ فریدآباد مقرره ماهو نموده شد
لازم که تا میسره را بعلاقهٔ مفوضه مستقل دانسته داخله زر تمامی پرگنه بدکان موهی الیه کنانید باشند
دامی سوای دکان فوطه دار ندارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بموهی الیه
وصول کنانیده ویند درین ماده تساهل و اهمال نه ورزند قدغن شمارند شفقه عزیز القدر بهوانی سنگه
بعافیت باشند ورینولا فوطه داری پرگنه هالنسی من ابتدای سنه ۱۲ فصلی از تغیری دیرم داس
فوطه دار لعزت آثار بیسی رام از حضور مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشارٌ الیه را دخیل درکار
بار نموده عهده مرقوم بطورلا ئق مذکور واگذارند و دیگری را سهیم و شریک درکار مفوضه اش نگردانند
و رسوم و بهیت از زمینداران بدستور قدیم بدهانند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد چرسه از پرگنه ایشان
بحسب معمول فصل بفصل و حسب الطلب منجملهٔ آن بست جلد بحضور رسیده و بست و چهار باقیست
باید که از دهات پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند تاکید دانند حکمنامه متصدیان و اهلکاران حال و
استقبال پرگنه میرٹهه مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبوه
موازی یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده لائق زراعت از سواد قصبهٔ مسطور طرف پتی افغانان
التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲ فصلی پیموده و چک بسته بتصرف
رفعت مرتبت خان مشارٌ الیه واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و درینباب تاکید فرید
دانند حکمنامه عمالان حال و استقبال پرگنه لوونا سرکار سهارنپور مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد
بدانند موازی یکصد بیگه پخته زمین بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از پرگنهٔ مذکوره در وجه مدد معاش
مولوی محمد تقی نموده شد باید که اراضی مذبوره حسب الضمن بمشارٌ الیه مقرر دانسته پیموده و چک بسته بتصرف
موهی الیه واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و در امور هرچه معروض الیه نمایند امداد و اعانت

بعمل آورده باشند که صرف باحتیاج خود نموده بدعای ازدیاد عمر و جاه و حشمت مواظبت نمایند و بنابر تاکید
فرید انگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه در باب عمر احمد متعلمه کرامت کیفیت لال حفیظه [illegible]
قبل شقه سرکار در مقدمه عدم تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقعست بطریق معمول
اصدار یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف یکدانه بمشار الیه نرسیده ظاهرا معنی چگونه تصور
توان کرد بنابران مکرر بتاکید بلیغ نگارش میرود که حسب معمول غله فصلین بمومی الیه میداده باشند و بنابر
تاکید دانسته نشود که باز نالش بحضور برسد زیاده چه قلمی رود شقه در باب روزینه متصدیان مهمات
حال و استقبال پرگنه فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند چون مولوی حمید علی
بعبادت و طاعت و تقوی موصوفست و هیچ وجه معیشت ندارد لهذا بنظر استحقاق مشار الیه مبلغ
هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت بر آمدنی مال پرگنه مذکور مقرر نموده شد
باید که وجه یومیه مسطور را هر روز بلاناغه بمشار الیه رسانیده قبض الوصول ماه بماه میگرفته باشند
که صرف معیشت خود نموده بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد مدت مواظبت می نموده باشند و بنابر
تاکید فرید دانسته شقه نعت آب فلانی محفوظ باشند یومیه داران پرگنه بالتماس نمودند که مبلغ
هشت روپیه یومیه دعاگویان بقرار تخلف بموجب پروانجات دفتر خلافت شریفه از قدیم مقرر و همیشه
یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار مرحمت شود لهذا قلمی میگردد که یومیه مسطور را
بقرار تخلف [illegible] من ابتدای فصل خریف [illegible] فصلی مطابق [illegible] هجری قبض یومیه داران بجمله
آمدنی مال پرگنه مذکور میداده باشند ایضا عمال حال و استقبال پرگنه چهاول محال جاگیر سرکار بدانند
حقیقت [illegible] بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیه العمر باعتکاف در عبادت
الهی صرف نماید لهذا بنظر استحقاق مشار الیه نموده ده آنه یومیه بحساب دوازده ماهه بر آمدنی پرگنه مذکور
مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره روز بروز بلاناغه بمومی الیه رسانیده قبض الوصول ماه بماه میگرفته
باشند فی الحال [illegible] پروانه و قبض الوصول همراه بسبب خواهد شد شقه کرامت در رای روپیه
محفوظ باشند [illegible] روپیه که مندرج آن است و بجز روپیه نشود برای تخم ریزی جنس کپاس وغیره ببنداران
[illegible] فلانی [illegible] از آن کرامت رد یافته شد لازم که مبلغ مذکور بمشار الیه رسانیده قبض الوصول
[illegible] نموده [illegible] خواهد شد در بنابر تاکید انشا کرده فی التاریخ بیست و پنجم شعبان [illegible]

طریق تحریر پٹہ قول و قرار انکہ پٹہ تعہد پرگنہ [illegible] سنہ باسم گرمیسفید کارم علیخان بہادر چون خدمت
امانت و عهدداری پرگنه مذکور مضافات صوبه دار الخلافه فلانی بعوض مبلغ هفتده هزار روپیه که نصف آن
هشت هزار و پانصد روپیه میشود بابت فصل ربیع سنه ۲ فصلی از مال و ابواب بهمه جهت بعد وضع خرچ
سه بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور بتعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور
بموجب اقساط ذیل داخل خزانه سرکار نموده و اخلۀ حصول نماید اگر خدانخواسته آفت ارضی و سماوی و پایمالی
افواج یا تصرف کسی زبردست رو دهد بموجب کاغذ دستخطی چودهریان و قانونگویان پرگنه تحقیقات
امین سرکار و بر نسبت پرگنه مجرا یابد اگر بتقدیر در این فصل های غله بمیان آید کاغذ امانی بعد مجرا و داد
اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد کم و کاست بکم تردد را ز منه خود شناسد ۱۵ ربیع الاول
انهایت بستم ربیع الثانی ۲ جمادی الاول لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ [illegible] ربیع الاول سنه ۱۱
فصلی **الیضا پٹہ** باسم حقیقت و رام رتن زمینداران موضع سرور پور عمله پرگنه سرهند باید که زمینداران
مذکور بخاطر جمع در تردد و در زراعت سال تمام پردازند انشاء الله تعالی بر وقت در روز زراعت بموجب
تفصیل ذیل بعمل خواهد آمد

نقدی فی بیگه	تهر	غله از ده کنکوت
فصل خریف	فصل ربیع	نصفی حصه پنج آثار خصه سه من تحریر

فی التاریخ بست و پنجم شهر رجب سنه ۲ فصلی **طریق تحریر قبولیت** منکه گلاب رای و رام سنگه
زمینداران موضع مهلالوده عمله پرگنه سرهند ایم مبلغ چهارده هزار روپیه سکه حالی از مال و ابواب بهمه
جهت بابت فصل خریف سنه ۲ فصلی برضا و رغبت ذمه خود ها قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب
اقساط بر نسبت پرگنه داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابیم
بنابران این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید
تحریر فی التاریخ پنجم شعبان سنه ۱۲ هجری **طریق تحریر مچلکا** منکه سنتا و سنهال زمینداران ضم
جمهور عمله پرگنه سرهند ایم چون بحضور رفعت و عوالی مرتبت نواب ظفر و المظفر جنگ نوشته سپردیم
و اقرار مینمائیم باینمعنی که موازی هفتصد بیگه پخته اراضی تردد کاشت فصل خریف سنه ۱۲ و نهصد
بیگه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه الیه ده خود ها نمائیم اگر از تعداد مچلکا کمی در کاشت شود و محصول
آن بموجب قرارداد سرکار ره اخل نمائیم بنابران این چند کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که تا فی الحال

بموجب سند دستاویز بعمل آید پروانه معافی زمین و چکنامه اراضی بانچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهار صد بیگه اراضی پخته بگز الهی بحجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از مواد قصبه سرونیه سرکار سهار نپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطوره باتفاق چودهریان و قانونگویان و جریب کشان بحدود اربعه معینه پیموده چک بسته حواله مشار الیه نموده آید که حاصلات آن را فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال می نموده باشند

حدود اربعه — شرقی — غربی — جنوبی — شمالی

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲ هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک منکه فتح علیخان ولد قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت روپیه میشود از دوکان مادهو سنگ ساهو مهاجن فی صد روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور بسود بسبیل قسطبندی دو روپیه در ماه میداده باشم هیچ عذر بهانه نیارم بنابران اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر سنه ۱۲ هجری

طریق تحریر حاضر ضامنی منکه رحمت علی بیگ ملازم سرکارم نوشته میدهم و اقرار مینمایم که شیخ قادر علی را بضامنی خود در سرکار فلانی نوکر کنانیده ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار غائب شود یا از تحویل خود چیزی گم کند حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابران اینچند کلمه حاضر ضامنی و مال ضامنی نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد قبض الوصول منکه فضل حسین سالیانه دار پرگنه جهرولی سرکار فلان مضاف صوبه شاهجهان آبادم چون مبلغ چهل روپیه سکه دهلی که نصف آن بست روپیه میشود بابت سالیانه سنه ۱۲ فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر ظفر یاب خان و تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت تصرف خود آورده ام و دیگر بابت سنه الیه بسرکار باقی نیست و نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید طریق تحریر فارغخطی منکه قطب خان ولد جلیل خان ساکن ... ام چون مبلغ ... روپیه بابت قیمت یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول

در تحت و تصرف خود آورده‌ام و از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شده‌ام اکنون هیچ قضیه و خصومتی فیمابین باقی نیست
شماره بنابران این چند کلمه بطریق لادعوی نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید طریق تحریر وکالت
نامه شکله مسماة زینب النساء بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن رامپور روزینه‌دار پرگنه سرساوه
متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ دو آنه یومیه بحساب شش ماهه سال تمام برآمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم
مقرر است و همیشه از دست قادر علی وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده‌ام گاهی از دست وکیل مسطور
تفاوت در وصول نشده الحال از موصی الیه ابرای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نموده‌ام و از
کرده او را باو انکار نیست بنابران این چند کلمه بطریق وکالت نامه و مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال
سند باشد و عند الحاجة بکار آید تحریر تاریخ فلان سنه فلان طریق تحریر حیات نامه حیات
نامه مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش ساکن قصبه [illegible] روزینه‌دار پرگنه فلانی آنکه مسمی
محمد واصل و حطیوات ساکنان قصبه مذکور در عدالت شریعت [illegible] شهادت ادا نمودند
که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲۶۰ هجری بقید حیات است بنابران این چند کلمه
بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید طریق تحریر کاغذ توجیه توجیه سالیانه
روزینه باسم عماد الدین سالیانه‌دار پرگنه لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافة اکبرآباد آنچه
موافق معمول بموجب پروانه مهری بندگان عالی متعالی بوده من ابتدای بستم رمضان لغایت چهارم
جمادی الآخره سنه ۱۲۱۹ از ابتدای بال و پرگنه مسطور داده شد ایضاً یادداشت آنکه توجیه وصول
روزینه باسم خیر الدین یومیه‌دار پرگنه شکوه آباد مبلغ چهار آنه یومیه بحساب شش ماهه و سال تمام برآمدنی
مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و موجب سنه [illegible] لغایت سنه ۱۲[illegible] فصلی یافته اند
آنچه معلوم بود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار شرعی معتبر کرده اعتراف صحیح شرعی نموده محمد
باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافة
فلانی فی حال صحت اقرار نموده شرعاً بدین وجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه باشد از نزد
قمر علی ولد حمید علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض
مبلغان مذکور موازی یک منزل حویلی معمره بعمارت خام که مشتمل است بر یک دالان شمال رویه و یک
کوٹهه جنوب رویه مسقف بچوب کڑی و صحن و دروازه شرق رویه واقع شارع عام متصل حویلی

شیخ قمر الدین بطرف جنوبی افغانان واقع ست گرو کرده داده ایم و رهن داشتیم رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً
خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار
آنکه سوای بیگه و رمت شکست و ریخت دیوار دالان و کوٹھه و چوب کڑی و غیره خرچ شود ذمه من مقرست
و کرایه مکان دیده و دانسته بمرتهن موصوف معاف ست تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان نمایم هرگاه که
مبلغ مذکور ادا سازم مرهونه خود قابض شوم بنا بران اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی
الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بطریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر
باسم و نسب خود مسمی شیخ ذو الفقار علی ولد احمد علی بن احمد تا و علی نراهی ساکن قصبه [illegible] سرکار فلانی
مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و
اجبار بدین معنی که هرچه از زمین سکنی و زرعی مدد معاش و بسوه داری مالکانه و متروکه آبا و اجداد
در قبض و تصرف خود داشتم خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیة و الخارجیة
و ما یضاف و ینسب الیها برادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک او دادم
و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب له داده
قابض و متصرف گردانیدم هبة صحیحة شرعیة بنا بران اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی
الحال سند باشد و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذیحجه سنه ۱۲ هجری بطریقه تحریر بیعنامه
اقرار معتبر و اعتراف صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن [illegible]
[illegible] ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی حالت صحت اقرار نا
شرعاً بدین معنی که چون یک منزل حویلی واقع بلده مذکوره مشهوره [illegible] پخته مسقف سه دره دالان [illegible] چوب کڑی
و چهار چوٹی کواڑ محدود بحدود اربعه منفصله ذیل بلا شرکت غیری تا زمان ورود این البیع در قبض و تصرف خود
میداشتم در خود بالطائعاً و راغباً بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت جید القیمه که نصفه پنجاه
برضا و رغبت
روپیه میشود بدست مسمی محمد حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبه مذکوره بیع شرعی فروختم و بیع نمودم
خالیاً عن الشروط المفسدة و خالیاً عن المعانی المبطلة و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف مشتری
مذکور نمودم و مشتری مذکور بعوض ثمن مذکور قبول بیع نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف
مالکانه خود آورد و مبلغ مذکور را از مشتری مذکور بوصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم اکنون نمانده را

ومن یقوم مقامی را من بعد ہذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور ومن یقوم مقامہ بوجہ من الوجوہ دعوی وحقی وطلبی نباشد بنابران این چند کلمہ بطریق بیعنامہ نوشتہ دادہ شد کہ سند باشد حدود اربعہ

شرق — پیوستہ بحویلی محمد حسن
غرب — ملحق بمکان عہدایار خان
شمال — متصل زمین شارع عام
جنوب — متصل بکوچہ غیر نافذہ

طریق تحریر صورتحال صورتحال برینمنوال است کہ بتاریخ تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنہ ۱۲ ھ پنجم صفر بوقت صبح گروہ شقاوت پژوہ سکھان بدنہاد قریب قصبہ میرٹھ تاخت آوردہ از چہار طرف قصبہ مذکور را محاصرہ کردہ ہیچکس را از مرد وزن واطفال بسلامت بیرون رفتن نداد اشیای موجودہ ساکن قصبہ از مقیم ومسافر از ہر جنس نقد وامتعہ وکاغذ اسناد وائمہ یومیہ مردم شرفا واثاث البیت خاص و عام ہمگی بغارت بردند مردم ہمراہی فیض الحسن وغیرہ ساکن کھاتولی سرکار سہارنپور کہ از مدت چہار سال بعلاقہ روزگار در قصبہ میرٹھ استقامت میداشتند آگاہ اند کہ اسناد ائمہ ویومیہ وکتب معتبرہ مثل ترجمہ وتفسیر بیاد رفت وہر کس کہ برین معنی خبری واطلاع داشتہ باشد گواہی خود برین قرطاس ثبت نماید واگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دہد کہ عند اللہ ماجور وعند الناس مشکور گردد

فصل سوم در مبارکباد عرضی در مبارکباد فتح قلعہ ہموارہ فتوحات غیبی وتائیدات لاریبی شامل حال مبارزان نصرت مآل نواب عالیجناب باد طی مراحل ضراعت وانکسار وقطع منازل خضوع وانکسار بمثابہ ایست کہ بیک خامہ نیاز شمامہ متکفل آن شدن نتواند ناچار بعرض احوال می پردازد درین اوان محمود زمان مسعود باصغای مژدہ جان افزا واستماع نوید دلکشای فتح قلعہ استیصال نخوت فروشان نکبت نشان حسب تمنای ترقی طلبان عبودیت گزین باحسن الوجہ سر انجام یافت خوشدلیہا وکامرانیہا کہ درین حال بیانہ اشتمال وعاکم احوال فدویت مآل گردید **شعر** ازین نوید خرم شد شگفتہ وشاداب ✽ چنانکہ باغ زشبنم چنانکہ گل زنسیم ✽ سجدات شکر وسپاس بدرگاہ وہاب بیقیاس بجا آوردہ ساخت وبصدای شادیانہ فتح پرداخت **شعر** آن خوشخبر کجاست کزین فتح مژدہ داد ✽ تا جان فشانمش چو زر وسیم در قدم ✽ فتاح حقیقی ودائم آن فتح الباب مطالب خاص وعام را سرگرم وکامیاب مقاصد صوری ومعنوی داشتہ مبارک ومیمون کناد وہمیشہ برفتوحات تازہ ونصرت بی اندازہ کامیاب دارا دارا آفتاب دولت واقبال از مطلع حشمت واجلال تابان باد برب العباد **مبارکباد عید الفطر** میرساند کہ درزمان وحی توامان روز سعید عید الفطر کہ بیمن

مقدم فیض توامانش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت در عرصهٔ عالم پرتو روشنی انداخت هزار هزار زبان
شاهد رعنا چهره از رخ بر کشود و بالوف فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل آفرینندهٔ انفس و آفاق و دیده
و جانها همه دویش مسرت و نشاط هم آغوش فرحت انبساط گردید حق عز و جل منت این روز بهجت افروز
بر ذات ستوده صفات مبارک و فرخنده کناد جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بهیت یا رب این عید
و صد هزار دگر باد فرخنده بار بار دگر مبارک باد و عید اضحی امید ساند الله سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات
یوم میمنت توام عید اضحی که صبحش فتح الباب هزاران دولت بیدار فیض و فضل الهی است و قدوم سعادت
لزومش بر حال اهل عالم السیان قطرات باران و نزول ملائکه نامتناهی هوشمان لبیان روحانیان آن
روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادت و مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات
بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون و خجسته و همایون کناد و خجال قالب بنهاد را همیشه غرق خون
وارا بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور
پر نور دورست بر آن سعادتمندان و الاحجب نشأت حسرت می برد با وادی آداب کورنش مبارک با مستعد و
سرگرم میگرد و امید که بعز قبولش تارک افتخار بدروهٔ فلک دوار رسانند و از انجا که همیشه در زیر سایه عاطفت پیرایه
ابر افزای مفرح شده آمده امیدوار لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب تسبیحه بدعا
از دیاد دولت و اقبال عهد و مال اختتام منیاید بهیت خورشید مهر دولت تو ذره پرورست همواره از سپهر
بلندی بلند باد تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب الاشفاق قدردان عمیم الفیض و الاحسان
سلمه الرحمن بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای بستگی مرفوع آنکه اصغای مژده بهجت افزای
تقرر خدمت فوجداری پرگنه اکبرآباد انواع خورسندی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت
اشتمال گردید الحمد لله که دعای خیر خواهان صمیم بدرجه اجابت گرایید و شاهد مدعای عبودیت نهادان رخ
تقصیم بخشایند که دل میخواست از تتق حجاب بتجلی ظهور رسید ازد سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیه موثره ترقی طلب
این خدمت را ضمیمهٔ خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات با صفات را بر وسادهٔ کامرانی و مسند
امال و امانی متمکن داراد زیاده حد التماس نمیدا یام حشمت و جمعیت متزاید باد تهنیت خدمت لوا
رایت صاحب فیاض بیان مظهر جود و الامتنان سلمه الله تعالی بعد آرزومندی اتصال استفادهٔ خدمت فیض درجت
معروض رای مهر انجلا میگرداند هزاران هزار شکر جناب احدیت که درین روزگار فرخنده آثار

بر پرستی جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنهٔ میرٹھه نامزد آن مظهر فیض رسانی هزاران الوان شادمانی
و فراوان سپاسگزاری بر روی هواخواهان که خواهان اند یار دولت و بقای حشمت آن خجسته‌ایگان اند کشاده و ابواب
گردید و کاشانهٔ مراد و آرزوی خیراندیشان بضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبهٔ تمنای وفاکیشان
بنور مصباح مراد نورانی شده ایزد اقدس تعالی جل شانه باصناف مبارکی و آلاف فرخندگی خجسته
میمون گرداناد و ذات ستوده صفات را زیاده ازین بمراتب اعلی رساناد از انجا که این نحیف از قدیم
در خدمت آن قابض زمام سررشتهٔ عقیدت و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که لطف و شفقت بجای
این خیرسگال مبذول باشد زیاده چه عرض نماید ¶ **در تهنیت خدمت سررشته داری** همواره
سررشتهٔ درستی روزگار مخلصان صداقت آثار بتائید ایزد کردگار بدست آن مرجع ارباب حوائج
باد درین هنگام میمنت التیام که بار مژدهٔ جانفزا و سرور افزای بحالی خدمت سررشته داری پرگنه لوناری
بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این نیازمند رسید قالب
افسرده را جانی تازه بخشید **بیت** دل من بسته بود چون غنچه بشگفت از نوید این مژده شکر این نعمت
عظمی تا کجا بجا آرم بهر حال نازم بالطف بی‌شمار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف
مخالفان و الامنیة آن والا جناب بر خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بمنه و کرمه **مصرع** هزار شکر
خدا صد هزار شکر خدا ¶ او تعالی شانه این مراتب را بحسن تحریر و خدمات پسندیده پیش خداوند ضمیمهٔ مراتب بلند
گرداناد ¶ **تهنیت تولد فرزند شیخ صاحب** مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحق سلمه الله تعالی تمنای ادراک
ساعتی بجهت ایچو الطاف آن مهر اعطاف لاتعد کاشته بدعای بیدار و **بیت** هزار شکر بدرگاه داور
داور که از سبب نسیمی لم تشند گلزار ¶ درین ایام مسرت آغاز فرحت انجام استماع نوید طرب امید ولادت
باسعادت فرزند ارجمند بخانهٔ آن یگانهٔ زمانه آنقدر مسرت رو داد که در بسط شرح آن نیاید **بیت** رسیده
از انجا فرح گشت پدید ¶ چنانکه قطرهٔ باران بکاه خشک رسید ¶ ایزد تبارک و تعالی مبارک فرموده آن
نونهال چمن اقبال را بآبیاری مکرمت خویش و در سایهٔ عاطفت پایهٔ آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبیعی رساناد
مصرع عمرش دراز باد و جهانش بکام باد ¶ **عرضداشت در تهنیت سالگره** شکر و سپاس بدرگاه
واهب بی قیاس که این سال فرخنده فال از سنین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت و جهانبانی و نیر برج مملکت
کشورستانی بر افروزده داد و دعش بعرصهٔ کائنات رسانید و ابواب صنوف بهجت و شادمانی در اسباب

مسرت و کامرانی بر روی تقاضی و اوانی کشاده و آماده گردانید بیت این سالگره گره ز دلها وا کرده از هر
نشاط و عیش خوش ابا کرده ۞ گره کشای بسته کاران جمعیت بخشای خاطر پریشان روزگار الهی چنین روز
دل افروز مبارک میمون کناد و رشته گره سالگره بسر رشته عمر سرمدی منتهی و منعقد گرداناد بالنبی و آله الامجاد

فصل چهارم در مفاوضات تعزیت خطی در تعزیت مخلص پر انوار ملاذ الاحباب سلامت از
سفوح واقعه جانگاه محمد شاه چه شرح دهد که پیرامن دل دوستی منزل چه قدر اندوه و غم و چه سامان تعب و الم در جاره
یگانگی مواطن راه یافته از انجا که از مشیت ایزدی چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش
تا چار بصبر پرداخت توقع که آن مشفق هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده منازل اضطراب پیموده بمقام سکوت
خواهند آمد ان الله مع الصابرین زیاده چه نوشته است و بس الصا لاله صاحب عمیم الاشفاق کریم
الاخلاق سلامت از استماع واقعه هائله مومن لال که کشتی حیاتش حباب وار در بحر فنا بگرداب اجل فرو رفت
زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم و الم بر هم شد چون از مشیت ایزدی احدی را چاره دگر
نیست و این درد را دوا بغیر از صبر علاجی نه آخر الامر بصبر باید پرداخت پس یا صاحب انس و یکرنگی
نیز و بیناب چه تسطیر نماید و الصا خان صاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان سلمه الله تعالی بعد
مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است
مشهود رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند باستماع خبر وحشت اثر چندانکه صفحه خاطر گرامی بغایت غبار
آلوده و حاشیه ضمیر منیر مهر تنویر نهایت کدورت اندود شده باشد از اندازه حصر بیرون است فاما دانشمندان
حقیقت آگاه میدانند که بقای مدام و حیات دوام مخصوص بذات واجب الوجود است و تمامی کائنات بلسان فطرت
شاهد قیامی ندارد و بدین تقدیر یقین جا اصلاست که بمشورت عقل دوربین در مقام اضطرار و تسلیم سر بخط فرمان گذاشته
باشند خدا دانا است که خاطر هم بدین ازین قصه و نحر اش بسیار غمگین و متاسف شد لیکن چه توان کرد بیت
همه تن خون شوم ز دیده چکم ۞ گر بدانم که گریه را اثریست ۞

فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب اخبار و سیاه اجناس وغیره مطالب ضروری رقعه محب یکرنگ مخلص بی ریب رنگ لاله صاحب سنگه زاد لطفه بادیه پیمای غم اشتیاق
وصال ملتوا ز گام فرسائی وسعت میدان فراق جانگداز بجائیست که وکیل نامه کاغذین و پیک خامه چوبین
متکفل آن نتوانند شد تا چار بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق ۞ چگونه شرح دهم با تو داستان فراق ۞
بتسطیر کلمات واجب التحریر می پردازد بیت احوال تیره است ولی از توجهات ... ۞ از سپهر ...

از روزیکه آن خوش تخرام گلبن رعنائی ازین ناتوان کم سعی یکتائی را قمری وار بزاویهٔ تنهائی گذشته بیگانهٔ عالم جدائی گردیده دیده رنگ رسیدهٔ محنت کشیدهٔ خواب رسیده مانند چشم گرداب پر آب و در راه انتظار آن آرام جان نگران و گوش موش صدف نیسان قطرهٔ نیسان منتظر صدای پای پیک صبای بشارت رسان بیت و ای که چشم خوابی نیست بر بستر تنهائی * بهر آواز پای چشم بگشایم که می آئی * خوشا وقتیکه کلبهٔ فراق بمیامن قدوم مهر آن رشک مهر غیرت افزای چشمهٔ خاور گردد بیت یک سحر از در ما ای دولت بیدار بیا * روز ما ای مه شد بی تو شب تار بیا * زباده صحبت باد الیضا گوهر درج آشنائی نیر برج یکتائی صورت آرا خفی و جلی میان الو علی همواره از گردش زمانهٔ ناهنجار برکنار بوده رونق بزم یکجهتی و نور افزای انجمن دوستی باشند طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق نه بحدیست که بیاوری ملاح خامه یک گونه از ان عبور تواند نمود ناچار غواص دل شناور خاطر لطمه خورده دست حیرانی بوده دست پابوسی ساحل مدعا زده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف مودت این هیچمدان را احباب ره در راه انتظار همکنار سیل اضطرار گذشته بحسب ضرورت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در منزل در گرداب اضطراب است و زورقه حیات مستغار متلاطم امواج اضطرار ملاح حقیقی نا خدای تحقیقی بیاوری بان فضل و امتنان خویش ازین بحر پر آشوب بلا موج خیز رنج و عنا بر کناره داشته جهاز آن فرح زبان را آشنا فرماید که تختهٔ این جان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین آرام گرداند بیت کشتی شکسته گانیم ای باد شرطه برخیز * باشد که باز بینیم آن یار آشنا را * زیاده اشتیاق در درد فراق و محنت مهاجرت حالتیکه بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده تا کجا شرح دهد تا که از چمن اتصال آن نونهال بوستان محبوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل بشغل غیر از نالهٔ بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سوای بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیگشاید در چمنستان باطنم غیر از آه سحری نسیمی نمی وزد و در بهارستان درونم بجز ابر نیسان دیدهٔ گریان آبیاری نمی سازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی ببهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پرنور حضور زینتی بی اندازه پذیرد اگر گاهی گاهی با اقتضای مدت مفارقت با هدای گلدستهٔ معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام یکرنگی رساند روح افزای مهجور باشند بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود الیضا دلبر اجان پرور او در فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان رعنا و نونهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محنت گزین طاری و ساریست که گاهی در درد مفارقت آن سرو قد مهوشان که درینحالت یار غمگسار مونس مر لدا زنیست میگذراند و وقتی خاطر ملالت اثر را بامید فرحت جاوید

موصلت سراپا بهجت آن سرو گلشن حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل بود انست بجانب جمعیت و
طمانینت می آرد رسیده اند تا کی دل درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ درین باید که از فات عالی مناسب ملاقات جسمانی
که فرصت روحانی عبارت از انست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزوی ضمیر نور و تجهیز تابد طلسم
بحیرتم چه نویسم ز شوق سوی دوست * که نازک است دل نازنین خوی دوست * به پایمال هجران غبار
گردیدم * که صبا برساند مرا بکوی دوست * هر مرتبه نازم صفای آینه را * که حالت دل من گفت روبروی
دوست * زیاده اشتیاق و درد فراق ایضاً شوق درونی را درین مختصرات گنجایش نیست و درین
فقرات جا بیش نه لهذا بدعا می گراید که درین زمانه بهانه از هر دو طرف دوستی محض الفت دوستگی خلاف وفا
رعایت رسمیات ظاهری هم از آثار موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی بتحریم کرم نامجات
لطف سمات سرور افزای دل اتحاد منزل بنشینند باشند بعید از اشفاق نخواهند شد رقعه در جواب خط
آشنایی و سفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد اظهار مراتب اشتیاق
موصلت سراپا بهجت بتحریر بدعا می پردازد صحیفه شریفه در جواب قسیمه بهجت ضمیمه چهره افروز وصول گردید
چون مخبر بصحت و عافیت و صحبت براسشدن باعزه و بار فیض آثار امیدوار شدن بتفویض خدمت پرگنه بدستور
سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن سفرای کذب بنیه و سلسله اندیشه انگیز و از گفتار خود ما سمع دیگر
کوالف بود خاطر باقتضای هواخواهی الامال شادمانی و ملو خرمیها گردید بسجدات شکر و سپاس بجناب مسبب
العطیات بجا آورده المنة لله که نقش مراد خیرخواهان صمیم بهیچکه دل میخواست درست نشست و شاهد مراد خیراندیشان
قدیم از جلباب خفا بمنصه شهود جلوه نماگشت او سبحانه تعالی بر طبق تمنای دوستان بیرا ترقی روز به نصیب فرماید
امید قبولیت که در عرصه قریب بکامیابی مطالب بوجه با دستوری ارکان حضور رونق افزای پرگنات شوند فیض
پناه شیخ محمد یار که از دوستان جانی و دستدار است بذریعه دو کلمه شوق مستفید خدمت شریف خواهد شد
چون خیلی آدم بکار است و بهر فن هوشیار و لیس دیانت و از هر کار که مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی تقدیم
خواهد رسانید چندان در باره رفاه مراتب الطاف دلی امیدوار خواهد فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت
گردد و هر آینه اینمعنی باعث ناموری سامی در وطن است و آینده توقع که بتحریم رقائم بهجت ضمائم سرور افزای
خاطر خلت مآثر بنشینند باشند که در عالم اخلاص سپیدن مکتوبات نصف الملاقات است زیاده چه سطرآرا
ایضاً گرامی ایضاً مشفق مهربان کرمفرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی و تمنای

سامی و صلت نکشود خاطر تودد تحمیر میکرد اند سابق در رقعه سعی و توجه بحصول پروانه بندگان عالی در بارهٔ
واگذاشت علاقه [illegible] شیخ عبد الوهاب [illegible] اوقات گرامی شده بود و در [illegible] از نوشته موصی الیه معلوم
شد که با حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق بندگی و حقوق وطن [illegible]
سرگردان بادیهٔ افلاس است ازانجا که ذات ستوده صفات چشمهٔ کرم و احسان است قطع نظر ازین که نیاز نامه
ذریعهٔ [illegible] ادراک شده [illegible] حالات [illegible] کثرت احتیاج و ابتذال [illegible] مقتضی آنست که بهر صورت
پروانه گذاشت [illegible] بهر خاص بندگان عالی [illegible] نوشته اعز حضور [illegible] باشد حاصل نموده
زود رخصت فرمایند که در صورت دیررسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بجهات
بعضی از ارکان کچهری بفرقی شده ضایع و خراب خواهد شد اگر چه در تمهید [illegible] مبالغه و ابرام تکلف تمام
زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن مشفق را یگانهٔ آفاق میدانند فی الواقع کارکشائی مردم غربا [illegible]
احوال هر یگانه بودن سجیهٔ رضیهٔ آن کرم فرمای ذاتی است اینمرتبه بانصرام مطالب [illegible] موصی الیه پرداختن
مخلص صمیم را ممنون منت و احسان نمودنست زیاده چه ابرام نماید رقعه ریاض امانی و امال حدیقهٔ بهجت
بالامال مشفقی مخدوم جان برشحات سحاب فیض ایزد ذو الجلال سرسبز و ریان باد گلدستهٔ یکتائی [illegible] مفاوضه
بهجت طراز متضمن نونگاه داشت و طلب پیاده های این ضلع وصول بهجت شمول آورد و چون مخبر بود [illegible]
جمعیت های سامی بود خاطر اندوز نشاط و بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشه این ضلع
بسبب افواه سکهان شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاهی جز ار که اعتبار را
شاید بهم نرسید و اکثری از قوم ارذال که پیشهٔ سپاهگری اختیار کرده اند و کمی خود از انها معلوم بالفعل سید [illegible]
که از سادات بارهه است با مردم همراهی [illegible] که هر واحد سپاهی جانفشان و در معرکه رستم زمانست بذریعهٔ
نیازنامه مستفید خدمت سراسر بهجت میشود نظر بر نجابت و شجاعت سید و اعزت داشتن امتیاز انشاء الله
تعالی و تقدیم لوازم خدمت و جانفشانی رسوخ و ارادت منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت
زیاده چه تصدیع دهد در جواب مفاوضه یکی از آشنایان خرد مرتبه [illegible] بهتر از جان من سلامت
خط مرسله رسید حقیقت آویزش نمودن فلان با پیاده های برادری قاسم بیک با هم مفصل دریافت
گردید و حساب [illegible] برآورد بر طرفی موصی الیه [illegible] بیست تنخواه آنها داده و مشار الیهم را از مکان سکونت
بر ساختند که بودن اینچنین شورشیان بکظرف [illegible] سپاهیان [illegible] بالفعل ده هزار روپیه

حسب الحکم اقدس العزیز ازعیان جهت پیاده های تونگهداشت فرستاده شده ... رسانند و تتمه
نیز منجمله آمدنی باقی بیشتگی که در وصول آن هیچ عرصه نیست میرسد البته این مردم خوب و اشخ گردید
از چنین مردم خود غرض دیگر نور قه معلوم یک قهوه دان کلان از نقره و یک پیاله چینی ابتحویل فلانی
ویا از هر جا که باشد زود در دست شتر سوار باید فرستاد و دو بینگی انبه بتعداد چهار صد دانه رسید خاطر را مسرور
گردانید وفور الفت را حیا وت شکر بخش چانه آباد و عمر مستزاد در مسئله پیچ از طرفی که افتاده است باید نمود
رقعه بسفارش دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلاق سلامت هر چند بعالم صورت از صحبت عاقر الشر
بحرانی مهجور است اما در معنی باقتضای هم الفت روحانی ساعتی سر رشته حفظ الغیب از دست نداده
همیشه بخیریت و جمعیتهای صوری و معنوی آن مظهر حسنات بارگاه واهب العطیات دست بدعا
او سبحانه تعالی و تقدس حسب مدعای دوستان هر روز و زنگ مدام کامیاب بتعاضد علی بساحت توفیق باد
مصدر این موفق فرماید و ملاذ و معاذ احوال کساد بازاری روزگار ارباب انش و ثبیش از بس وضوح محتاج
نیز تفهیم و تسطیر نیست عزیز القدر محمد یار که از برادران قریبی دوستدار اند فی بیکار در پی لا السفارش نیاز
مستفید خدمت شریف میشود از انجا که آشنا پروری و نجبا نوازی سجیه رضیه آن عالی تبار است مهذا
سفارش مخلص هیرا ذریعه بر رخصت او بوده باشد احتمال قوی است که با مری شریف تا مور شد توجه گرامی
مرفه الحال بوده بشکر مهربانیهای سامی رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین مبالغه
نیز خصت دولت و اقبال روز به نصیب کنار عرضی در باب حق زمینداری خداوند نعمت سلامت
از عهد سلاطین پیشین زمینداری موضع شکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت القیام نیز بارث
از آبا و اجداد خود قابض مانده در عملداری فلانی بموافقت اهلکاران سفینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط
شد هر چند فریاد در سرکار صاحب ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بجای خود
نرسید درین زمان بهجت اقتران آوازه غربا پروری جناب آویزه گوش جهانیان است امید از فضل
کریم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بحقدار رسد آفتاب دولت و اقبال لا یزال باد عرضی
در استدعای وجه معاش احوال فدوی قدیم و غلام صمیم بحضور پرنور شیکور روشن است که
محض بعنایات خداوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی بشومی طالع نحوی در حالت بیکاری و بیماری
گرفتار آمده که دشمن بدیدن آن می لرزد و دست بگریه در خانه نان و نه برای سفر اسباب و توان فرزند

کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند والا در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش
می یابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بهر صورت بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که
نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید **عرضی در مقدمهٔ دیگر** بغرض میرساند که پروردهٔ قدیم
را در حالت پر ملالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بندهٔ از پا در افتاده نماید لهذا
امیدوار پرورش و پرداخت است آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد برب العباد -

خاتمهٔ کتاب بر دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آیین آیین اول

عاملان و چودهریان و تعلقداران را در خلوت راه ندهد و مقرر کند که سر دیوان حاضر نشسته باشند و زمرهٔ
رعایا و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بجز و آشنا سازند تا در اظهار حاجت محتاج
بتوسط غیری نباشد **آیین دوم** بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع دار بتعداد و قلبه و کشت
رقبه وارسند اگر رعایا بحال باشند اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت در زراعت و تخم ریزی کوشند و
بنسبت سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی بجنس اعلی میل نموده تا توانند زمین
لائق زراعت افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور
و استمالت و دلاسای موفور بجا آورد در باب وی حسب استعداد رعایت لازم شناسند **آیین سوم**
بامنای پرگنات تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده آسامی وار رسیده تمام جمع را از رو
جزرسی بمضای کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده ... جمع را بلا اهمال بدفتر والا
ارسال نموده باشند **آیین چهارم** آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر نشده باشد در بنباب بکروریان قدغن
کند که تحصیل محصول هر فصل بر مجال شروع نموده بازخواست آن مطابق آن بعمل آرند و خود هفته بهفته
خبر گرفته تاکید نماید که بذمهٔ احدی از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسط اول قلیلی موقوف
داشته باشد بتاکید اکید در قسط دوم بقید وصول آرد و در قسط سوم در سال تمامی بیباقی نماید **آیین**
پنجم آنکه باقی سنوات را اقساط مناسب بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نماید
که موافق وعده بتحصیل در آرند و خود از سر انجام وصول آن خبردار باشند که از غفلت و مسامحهٔ عمال در
تعویق نیفتد **آیین ششم** آنکه هر گاه که خود برای دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد
شود صورت مزروعات و ربع آن و استطاعت قدر جمع بنظر در آورد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب

بعمل آمده باشد خراج رایج را استمال ساخته بحق رسانند و گنجایش از تحت مسلغان برآورده سال حال و تفریق
موجودات از روی جزرسی پرداخته مفصل نویسند تا حقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت
پناه ظاهر شود آیین هفتم آنکه تا انکار و انعام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال دارند و آنچه از
عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند وارسیده که آن جماعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر
باقی گذاشته و چه مقدار بصیغه کمی و آفت مجرا گرفته نظر برین مراتب گذشته بازیافت نماید و آینده موقوف
که هرگاه آنها پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت بعرض والا خواهد رسید و خورد و تنخواهی
بهر امر رعایت خواهد شد آیین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نماید که فوطه داران روپیه سکه مبارک
عالمگیری بگیرند و بر نقد بر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و چلنی و آنکه رایج بازار نباشد هرگز
داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدهند که از باز گردانیدن جنس ناقص در تحصیل تعویق می افتد وجه بالای
موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آن از زر و بعمل آرند آیین نهم آنکه خدا نخواسته اگر
آفت سماوی و یا ارضی در محلی رو نماید با امنا و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را قرار واقعی
کمال احتیاط و نگاهبانی نماید و مزارع وارو ارسیده جمع از روی جزورسی موافق هست بود مشخص سازند
آفت سررشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا رعیت
رعیت بحق رسد و از آسیب نقصان امن ماند و متغلبان تغلب نتوانند کرد آیین دهم
در باب عدم ملبه و رفع اخراجات زاید المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایاست با امنا و
عمال و چودهریان و قانونگویان تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرد که زیادتی ملبه و اخذ ابواب ممنوعه
معفوه درگاه خلایق پناه هرگز بعمل نیاید و خود همیشه خبردار باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از اهتمام
و تهدید باز نیاید حقیقت بحضور بنویسد تا از خدمت معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد آیین
یازدهم آنکه برای تحقیق برآمد خام اصلی به برآمد نویسی که از حضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید
و چون آیین تحقیق برآمد خام اینست که برآمد نویس هنگام ترجمه کاغذ هندی بفارسی تحقیق با جمع و بهر
مالی و اخراجات و رسومات اسامی وارسیده همه جهت از خانه محسوب ساخته باقی بصرف امین و
عامل و زمینداران و غیره نام بنام بنویسد تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده ترجمه
نماید اگر بسبب عدم وجود پتواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید آن زمان تخمینا از روی

وہات کلیہ سائر سرکار کردہ داخل جمع کرن دیوان را بباید کہ بعد تیار شدن طومار سنجیدا گر ہر
دستور بقلم آمدہ باشد وجہ تصرف عاملان موافق ضابطہ وتصرف چودہری وقانونگوی
وپٹواری آنچہ از رسوم مقرری گرفتہ باشد بمعرض بازخواست دارد آیین دوازدہم
از ان جماعہ اسناد کروریان وفوطہ داران ہرکس بدستی ودیعتی و دولتخواہی نقد
قیام نماید وموافق دستوری کہ بقلم آمد اقدام ورزیدہ مراسم نیکوخدمتی بجا آرد واو را است
بنویسید کہ در غور کفایت اندیشی ودیانت داری بنتیجہ بہرہ مند خواہد شد واگر خلاف
عمل نماید حقیقت او را بحضور پرنگارد کہ از خدمت معزول واز نوکری برطرف شدہ سزا
کردار ناہنجار در کنار خویش بیند تا دیگران عبرت پذیرند آیین سیزدہم آنکہ گرداوری
کاغذ بتاکید تمام بوقت وہنگام نماید ودر محلی کہ خود اقامت داشتہ باشد روزنامچہ تحصیل
دساتیر خزانہ روز بروز واز پرگنات دیگر روزنامچہ تحصیل وموجودات خزانہ پانزدہ روزہ
ارسال تحویل فوطہ داران وجمع واصل باقی ماہ بماہ وطومار جمع ومجمل جمع خرج ومبلغ
تحویل فوطہ دار بتفصیل از عاملان بقید مفصل در آرد وآن را ملاحظہ نمودہ آنچہ زوائد زر
متصرف شدہ باشد بمعرض بازخواست آوردہ بدفترخانۂ دار الارسال دارند وکاغذ خریف
ربیع وکاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آیین چہاردہم امین وعامل وفوطہ
کہ از خدمت معزول شود کاغذ ایشان بتاکید تمام گرفتہ بر حساب زوائد الابواب مترحہ باقی انداز
بدرنویسی کہ موافق قاعدۂ دیوانی بمعرض بازخواست آوردہ کاغذ را بسر رشتہ وصول ابواب
بدرنویسی عامل معزول کچہری دار الانصرست کہ از محاسبہ ارتجع ذمہ حاصل نماید آیین
پانزدہم آنکہ نسخہ دیوانی را مطابق قاعدۂ معہود فصل بفصل مرتب بمہر معتمدان
وتصدیق خود بدفترخانۂ دار الارسال رسید داشتہ باشد

٦٩٨۴

المنۃ للہ علی الاتمام

تمت

الحمد للہ والمنۃ کہ این کتاب نافع خاص وعام مفید نامہ نام در مطبع صدیقی واقع بالس بریلی باہتمام
حقیر فقیر محمد قاسم عفی عنہ مع ترجمہ حواشی زبان اردو بتصحیح وتنقیح لا کلام مطبوع خاص وعام گردید